

حکمت نوین اسلام
موسسه

پایگاه اطلاع رسانی



www.MHekmat.ir

www.khosropanah.ir

تمامی حقوق برای موسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است

www.MHekmat.ir © 1386-1387

بسمه تعالی

جهان شناسی در قرآن

حسن رضا رضایی

مقدمه ...

فصل اول: جهان و قرآن

... چگونگی آغاز خلقت جهان

... زمان خلقت آسمان و زمین

... هدف از آفرینش جهان و موجودات

... هدف از آفرینش انسان

... آسمان ها و زمین هفتگانه

... جهان در حال گسترش

... جاذبه عمومی زمین

حرکت و سکون خورشید...

... حرکت و سکون زمین

... کرویت زمین

... پدیده های جوئی مانند، باد و طوفان

... عرش و کرسی در قرآن

... شرق و غرب و جهات چهارگانه در قرآن

... چگونگی پایان جهان

فصل دوم: موجودات زنده در قرآن

... منشأ خلقت موجودات زنده در زمین و بررسی نظریه ی داورین

... موجودات زنده در کرات دیگر

پیدایش نباتات از نظر قرآن ...

زوجیت گیاهان ...

فصل سوم: موجودات نامرئی در قرآن

هدف از خلقت موجودات نامرئی ...

جن ...

شیطان ...

ملائکه ...

... متمثل شدن موجودات غیبی به شکل انسان و حیوان

... تأثیر موجودات غیبی و نامرئی به روح و جسم انسان

... پایان سرگذشت موجودات غیبی

... تسخیر موجودات نامرئی

... کتابنامه

مقدمه

قرآن با سه مقوله ی اخلاق، احکام، عقاید، هدایت و تربیت مادی و معنوی بشر را به عهده گرفته و با حفظ قرآن (از جعل و دسیسه و تحریف و...دوام و بقاء آن را تضمین نموده است.

اما سوالی که مطرح است این است که، آیا قرآن علاوه بر مسائل تربیتی، به مسائل علمی و جهان شناسی پرداخته است؟ در پاسخ می توان گفت: قرآن یک کتاب علمی و تجربی نیست ؛ تا از ان انتظار علم فیزیک و فرمول شیمی داشته باشیم. هدف اصلی قرآن، هدایت و تربیت انسان ها و رساندن آن ها به کمال سعادت است. اگر در قرآن به این نکته اشاره کرده که همه چیز را بیان نموده (تبیاناً لکل شی) () یعنی اینکه، هر چه انسان ها در رابطه به هدایت و تربیت خود بدان

نیازمندند؛ در قرآن بیان شده () نه مسائل علمی و تجربی. به سبب اینکه این مسائل از طریق عقل و تجربه انسان و رشد تمدن و...به دست می آید، اما مسائل هدایتی و تربیت معنوی نیاز به اوامر و دستورات ما فوق عقل بشریست که عقل ناقص بشر، عاجز از استخراج آن است. علاوه بر آن، اگر قرآن، به تمام مسائل علمی و غیره می پرداخت ؛ می بایست قرآنی که از آسمان نازل شد، هزاران جلد را تشکیل دهد در حالی که مطالب قرآن به اموری تعلق گرفته که نقصان عقل را جبران نماید. با وجود این، قرآن به پاره ای از مسائل علمی به صورت گذرا و مبهم و در راستای هدایت بشر پرداخته است و امروزها با تمام دست آوردهای بشر منطبق است.

فوائد ذکر مسائل علمی در قرآن

۱. ذکر مسائل علمی در قرآن، راه خداشناسی را هموار و آسان کرده است () به علت اینکه هدف قرآن بیان آیات و نشانه های الهی و توجه دادن مردم به جلوه های فیض و قدرت الهی بوده تا مردم را بیشتر به خدا نزدیک کند. این طریق از راه ذکر مسائل علمی محقق شده است.
 ۲. مسائل علمی قرآن، اعجاز علمی آن را می رساند. مسائلی که در چهارده قرن پیش در قرآن مطرح شده، مطابق با نظریه ی قطعی دانشمندان کنونی است. و برای کسانی که از طریق محسوسات و ملموسات به قدرت خدا پی ببرند؛ به هدف خود خواهند رسید و همچنین برای همه جالب و جذاب است.
 ۳. مثال های علمی قرآن، سبب شده، افرادی با اخذ آن آیات به کنجکاوی و تفکر در جهان و غیره پردازند و دست آورد این تفکر پیدایش علوم مختلف بوده همانطور مسلمانان تا قرن هفتم پیشتاز علم و صنعت بودند (بعد از آن به علل جنگ ها، اختلافات داخلی، حاکمان مستبد، دخالت بیگانگان، فراوان برای مثال توجه اسلام به آسمان ها و حرکت خورشید و ستارگان و قبله شناسی برای نماز موجب شده تا علم نجوم در میان مسلمانان به سرعت رشد کند.
 - مجموعه ی که در پیش رو دارید دربردارنده مطالب علمی قرآن درباره جهان شناسی است و با استفاده از نظریات مفسران معاصر و دانشمندان به تحلیل آیات پرداخته شده و به سه فصل ذیل تنظیم شده است.
 - فصل اول: جهان و قرآن اعم از؛ خلقت جهان، هدف از آفرینش، آسمان و زمین هفتگانه، جاذبه ی زمین، چگونگی پایان جهان و...
 - فصل دوم: موجودات زنده در جهان اعم از؛ پیدایش موجودات و بررسی نظریه داروین، موجودات زنده در کرات دیگر، زوجیت گیاهان، و...
 - فصل سوم: موجودات نامرئی در قرآن: اعم از؛ هدف از خلقت جن، شیطان و ملائکه، تسخیر آنها و تأثیر آنها بر روی انسان و تمثل آن ها و...
 - در پایان از حجج الاسلام، جناب آقای خسروپناه مسئول مرکز مطالعات و پژوهش های حوزه و جناب آقای داعی نژاد معاونت تحقیقات و جناب آقای میری مسئول گروه قرآن و جناب آقای کریمی مسئول پروژها و همه ی کسانی که ما را در این مجموعه یاری رساندند کمال تشکر را داریم و از انتقادات و پیشنهادات دوستان آغوش استقبال می گشاییم.
- حسن رضا رضایی

فصل اول:

جهان و قرآن

سوال: از دیدگاه قرآن، خلقت جهان چگونه آغاز شده است؟
ذهن کنجکاو بشر، همیشه در پی کشف حقایق جهان و راز و رمز آن است و تلاش دارد مجهولات و مبهمات خلقت هستی را به معلومات تبدیل نماید مانند: راز کیفیت خلقت جهان، زمان شروع خلقت، و... تاکنون دانشمندان نظریات گوناگونی درباره خلقت هستی ارائه داده اند ولی نظریه قطعی که مورد اتفاق دانشمندان تجربی باشد به چشم نمی خورد. (نظریات دانشمندان در آینده ذکر می شود)

قرآن کریم نیز به عنوان کتاب هدایت و تربیت معنوی به پاره ای از مسائل علمی از جمله کیهان شناسی (اشاره ای گذرا دارد و شاید هیچ آیه ای را نیابیم که مستقیماً یا مستقلاً به ذکر آفرینش جهان و کیفیت وجود آسمان و زمین پرداخته باشد. هماره این بحث ها به منظور دیگری مانند: هموار نمودن راه خداشناسی، تفکر و تعقل در خلقت هستی، ایجاد انگیزه در راه کشف راز و رمز خلقت جهان، پی بردن به عظمت الهی، حق شناسی، و شاید هم استطراداً) بیان شده است. به علت اینکه قرآن در صدد حل مسائل علمی و تجربی نیست؛ چون مسائل تجربی و علمی با گذشت زمان و از طریق تفکر و تعقل به دست می آید و هدف نزول قرآن هدایت معنوی و تربیتی افراد است نه حل مسائل علمی.

با وجود این، قرآن به پاره ای از مسائل علمی پرداخته است و به علت عدم توضیح آیات و مبهم بودن آنها و از سوی دیگر عدم قطعیت نظریات علمی، تفسیرهای گوناگونی بر آیات شده است.

در اینجا به بررسی کیفیت خلقت جهان از دیدگاه قرآن و علم می پردازیم.

آغاز جهان

قرآن کریم در دو آیه، به صورت گذرا و مبهم، به مسئله آغاز جهان اشاره کرده است. مفسران نیز بر اساس پیش فرض ها یا بر اساس نظریه ی غالب علمی عصر خود، به تفسیر این دو آیه پرداخته اند.

آیه اول: (ثم استوی الی السماء و هی دخان) («سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود»

«دخان» در لغت به معنی چیزی است که به دنبال شعله و لهیب آتش برمی خیزد () و «سما» در لغت به معنی طرف بالاست () و در قرآن در معانی و مصادیق متعددی به کار رفته است از جمله: جهت بالا (ابراهیم، ۲۴)، جو زمین (ق: ۹)، محل کرات بالا (فصلت، ۱۲)، آسمان معنوی (سجده، ۵) و.... ()

واژه «استوی» در اصل به معنی اعتدال یا مساوات دو چیز با یکدیگر است () و هنگامی که با «علی» متعدی شود؛ به معنی «استیلاء و سلطه بر چیزی» می آید، مانند: (الرحمن علی العرش استوی)؛ «خداوند بر عرش استیلاء دارد.» () و هنگامی که با «الی» متعدی شود به معنی قصد می آید، مانند آیه مورد بحث. ()

آیه دوم: (أوکم یر الذین کفروا أنّ السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شی حی أفلا یؤمنون) ()

«آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمان ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؛ آیا (باز هم) ایمان نمی آورند؟» واژه ی «رتق» در آیه، به معنی «چیز به هم پیوسته» و «فتق» به معنی «جدا کردن دو چیز متصل به هم» را گویند. ()

آن چه از ظاهر این دو آیه استفاده می شود این است که، قبل از خلقت آسمان ها، توده ای از گازهای گسترده و عظیمی وجود داشت و زمین و آسمان به هم متصل و چسبیده بودند و به قدرت خداوند از هم جدا شدند. بهتر است در اینجا به نظرات بعضی از مفسران اشاره نمائیم:

در تفسیر نمونه در باره مسئله دخان (دود) آمده است که؛

«جمله (هی دخان... آسمان ها در آغاز به صورت دود بود) نشان می دهد که آغاز آفرینش آسمان ها از توده های گازهای گسترده و عظیمی بوده است و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است. هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان آسمان به صورت توده فشرده ای از گازها و دخان است» ()

ابن عباس درباره واژه «فاطر» در سوره انعام آیه ۱۴ می گوید: معنی «فاطر السموات و الارض»، را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند، یکی از آن ها برای اثبات مالکیت خود می گفت: «انا فطرتهما؛ من این چاه را شکافته و احداث کرده ام» () طبق تحقیقات دانشمندان زمین در آغاز، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشان ها و منظومه و کرات به وجود آمدند () و از آیه «کان عرشه علی الماء» () استفاده می شود «ماء» معنی معمولی آن آب است. اما گاهی به هر شی مایع، ماء گفته می شود. مانند: فلزات مایع. در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذابی بود. (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت) سپس در این توده آب گونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد. ()

مفسران درباره ی آیه ی ۳۰ سوره ی انبیاء (رتق و فتق، پیوستگی و جدایی) سه احتمال را مطرح کرده اند:

الف: به هم پیوستگی آسمان ها و زمین، اشاره به آغاز خلقت است، که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درون و حرکت، تدریجاً تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است. (برخی از روایات اهل بیت، علیه السلام) اشاره به این تفسیر دارد. ()

ب: منظور از پیوستگی، یک نواخت بودن مواد جهان است، به طوری که همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد. اما با گذشت زمان، از هم جدا شدند و ترکیبات جدید پیدا کردند و انواع مختلف گیاهان و موجودات دیگر در آسمان و زمین ظاهر شدند. ()

ج: منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که، در آغاز بارانی نمی بارید و مقصود از به هم پیوستگی زمین آن است که، در آن زمان گیاهی نمی روئید. اما خدا هر دو را گشود؛ از آسمان باران نازل کرد و در زمین انواع گیاهان را رویاند. (بعضی از روایات نیز اشاره به همین احتمال دارد) ()

تفسیر سوم (ج) با چشم قابل رویت است و با جمله «اولم یر الذین کفروا ؛ آیا کسانی که کافر شدند ندیدند»؛ سازگار است و جمله ذیل آیه «و جعلنا من الماء کل شی حی» نیز هماهنگی دارد.

ولی تفسیر اول و دوم (الف و ب) نیز با معنی وسیع این جمله ها مخالف نیست ؛ چرا که گاهی رؤیت به معنی «علم» نیز می آید. ()

احمد محمد سلیمان می نویسد: «اینکه قرآن می فرماید: آسمان و زمین قطعه واحدی بوده اند و سپس از هم جدا شدند؛ همان نظر علمی جدید در مورد منظومه شمسی است که می گوید: جهان یک قطعه ای رها شده در فضا بود و سپس تحت تاثیر جاذبه شی عظیم از اجرام سماوی دیگر قرار گرفت و تکه تکه شد و به صورت حلزونی در آمد و سپس این اجزاء کوچک کم کم سیارات را بوجود آوردند.» ()

دکتر موریس بوکای می نویسد: «دانش به ما می آموزد چنانچه به عنوان مثال تکوین خورشید و محصول فرعی آن یعنی زمین را در نظر بگیریم، جریان امر، توسط تراکم سحابی نخستین و تفکیک آن رخ داده است. این دقیقاً همان است که قرآن به طریق کاملاً صریح با ذکر ماجراهایی که «دود» آسمان ابتدا یک نوع الصاق سپس یک نوع انفکاک را به وجود آورد، بیان نموده است. () برخی صاحب نظران معاصر مانند: عبدالرزاق نوفل ()، سید هبه الدین شهرستانی ()، محمد علی سامی ()، محمد کامل عبدالصمد، () و حضرت آیه الله معرفت ()، دود یا گاز را همان ماده اولیه خلقت آسمان و زمین می دانند که به هم چسبیده بودند و از هم جدا شدند. نظریه های علمی در مورد پیدایش جهان:

در مورد پیدایش جهان، چند دیدگاه عمده در بین کیهان شناسان جدید وجود دارد که عبارتند از:

۱. انفجار بزرگ: این نظریه از سال «۱۹۰۰ م» پیشنهاد شد و هم اکنون از سوی اکثر اخترشناسان به عنوان بهترین نظریه موجود تلقی می شود. خلاصه این نظریه آن است که، حدود ۲۰ بیلیون سال پیش تمام ماده و انرژی موجود در جهان در نقطه ای بسیار کوچک و فشرده متمرکز بوده است. این نقطه کوچک و بی نهایت چگال و مرکب از ماده انرژی منفجر شد و به فاصله چند ثانیه پس از انفجار، این آتشگوی ماده انرژی، با سرعتی نزدیک به سرعت نور در همه سو منتشر شد و پس از مدت کمی، احتمالاً چند ثانیه تا چند سال، ماده و انرژی از هم تفکیک شدند و تمام اجزاء گوناگون جهان امروز از دل این انفجار نخستین بیرون ریخته اند. ()

۲. نظریه حالت پایدار: در سال «۱۹۴۰» این نظریه توسط «فرد هدیل» اختر فیزیک دان انگلیسی پیشنهاد شد.

خلاصه این نظریه این است که، جهان نه تنها از نظر فضایی یکنواخت است، بلکه در طول زمان تغییرناپذیر نیز هست ستارگان و کهکشان ها ممکن است تغییر کنند، اما در هر زمان، تصویر کلی جهان با تصویر امروزی آن تفاوتی ندارد.

۳. جهان پلاسما: تعداد کمی از اختر شناسان خلقت جهان را با مدل «هانس الفون» دانشمند سوئدی می بینند. خلاصه این نظریه آن است که، ۹۹ درصد جهان قابل مشاهده (عمدتاً ستارگان) از پلاسما ساخته شده است.

پلاسما گاز پوشیده ای است که بارهای الکتریکی آن از هم جدا شده اند جهان آکنده است از جریان های الکتریکی غول آسا و میدان های عظیم مغناطیسی.

۴. انفجارهای کوچک: گروهی دیگر از اختر شناسان نظریه حالت پایدار دیگری را که با رصدهای اخترشناسی انطباق خوبی دارد؛ پیشنهاد می کنند. بر طبق این نظریه، جهان بدون آغاز و انجام است. ماده به طور پیوسته در خلال انفجارهای کوچک خلق می شود. در این نظریه جدید جهان به تدریج انبساط می یابد و کهکشان ها شکل می گیرند. ()

نتیجه سخن اینکه، ظاهر آیات قرآن در مورد آغاز خلقت که از «دخان، دود» شروع شده است، با نظریه مشهور خلقت جهان یعنی، انفجار بزرگ تا حدود زیادی همخوانی دارد و در نقاطی با هم مشترک است یعنی، از ظاهر قرآن و علم استفاده می شود، که جهان در ابتدا از گازهای داغ تشکیل شده است. از طرف دیگر با توجه به تعدد نظریه ها در مورد آغاز خلقت و عدم اثبات قطعی آن ها، در حال حاضر نمی توان هیچ کدام را به صورت قطعی به قرآن نسبت داد.

سؤال: خلقت آسمان و زمین در چند روز بوده است؟

بعد از بررسی این نکته که که جهان از چه موادی تشکیل شده است این سؤال در ذهن انسان خطور می کند که زمان و دوره تشکیل این جهان چقدر می باشد؟

خداوند در چند آیه ای از قرآن، خلقت آسمان و زمین را در شش روز می داند: (و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام و كان عرشه على الماء لیلوكم ایکم احسن عملا) () «او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید و عرش (قدرت) او بر آب قرار داشت (به خاطر این آفرید) تا شما را آزمایش کند؛ تا کدامیک عملتان بهتر است.» در کتب لغت آمده است که، «یوم» گاهی به مقدار زمان و وقت، میان طلوع و غروب آفتاب، مطلق زمان و دوران گفته می شود ()

آنچه مسلم است، منظور از روز در اینجا روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست، زیرا آن زمان که آسمان ها و زمین وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته اش به دور خود، و اینکه در ابتدای آفرینش خورشید نبود که شب و روز باشد. ()

به علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز یعنی، کمتر از یک هفته، چیزی است بر خلاف علم. زیرا علم می گوید: میلیاردها سال طول کشیده تا زمین و آسمان به وضع کنونی در آمده است. با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) معلوم می شود که «یوم» به معنای (یک دوران) به کار می

رود. خواه یک دوران یک سال باشد و یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال. شواهدی که این حقیقت را ثابت می کند و نشان می دهد که یکی از معانی یوم همان دوران است ؛ فراوان می باشد. ()

در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه «یوم» به معنی «مطلق زمان و دوران» بسیار آمده است، چنان که امیرالمومنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «الدهر یومان یوم لک و یوم علیک؛ () دنیا دو دوره است، روزی به سود توست و روزی به زیان تو».

در گفتگوهای روزمره و اشعار شعرا در زبانهای مختلف، کلمه یوم و معادل آن نیز به معنی مطلق زمان و دوران زیاد آمده است. برای مثال، می گویند کره زمین یک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیارها سال بالغ می شود. یا اینکه می گوئیم یک روز، بنی امیه خلافت اسلام را غصب کردند. و روز دیگر بنی عباس، در حالی که دوران خلافت هر یک به دهها یا صدها سال بالغ می گردد، از مجموعه بحث فوق چنین نتیجه می گیرید که خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است. هر چند این دوران ها گاهی به میلیون ها یا میلیاردها سال بالغ شده است و علم امروز هیچ گونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است. ()

در میان بنی اسرائیل و اهل کتاب به ویژه یهود این مطلب شهرت داشت که خدا، آفرینش را از یکشنبه آغاز نموده و در جمعه به پایان برد و شنبه را به استراحت پرداخت و از همین رو ظاهراً به آن روز «سبات» می گویند و «سبت» در اصل به معنای استراحت است و لذا این روز (شنبه) را تعطیل می کنند و این مسئله در سفر تکوین تورات، مطرح شده است. () در حالی که این احتمال خیلی بعید است. زیرا روزها از نظر علم جغرافیا عبارتند از، مدت حرکت زمین به دور خودش (حرکت وضعی) و در لغت گاه روز را، در برابر شب به کار می برند که در عربی «نهار» می گویند. و یوم، اعم از، روز تنها و شبانه روز است و قبل از پیدایش زمین و خورشید و آسمان، تصور روز ممکن نمی بود و شنبه و یکشنبه ای در میان نبود.

در قرآن بارها کلمه «یوم» به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنی روز معمولی نیست، برای مثال، تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القیامه» نشان می دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان روز قیامت شمرده شده است. از پارهای از آیات قرآن استفاده می شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می کشد. ()

با توجه به مطالب فوق، روز (یوم) در قرآن به معنای دیگری هم به کار رفته است مانند آیات:

الف. (قال انک الیوم لدنیا مکین امین) () «امروز تو نزد ما امین و مورد اعتماد هستی» آیا این بدان معنی است که فقط امروز هستی و فردا دیگر نیستی؟

ب. (تستخفونها يوم ظعنكم و يوم اقامتكم) () «در سفر و حضر، به آسانی جابه جا می کنند».
منظور از یوم در این آیه، مدت سفر یا حضر است. به ویژه با توجه به طول مدت سفر در آن روزگاران. پس قرآن زندگی مخاطبان خود در این آیه را به دو بخش: روز سفر و روز حضر، تقسیم کرده است.

ج. (و انّ یوماً عند ربک کالف سنه مما تعدون) () «همانا روز نزد خدای تو، بر شمار هزار سال است.»

د. (تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه) () «روزی که فرشتگان و روح به سوی او می آیند، که برابر پنجاه هزار سال است.»
با بررسی آیات و لغت می توان گفت: منظور از شش روز در آیه شریفه، شش دوره خلقت است. (

سؤال: از دیدگاه قرآن، هدف خداوند از آفرینش جهان و موجودات چیست؟
این سؤال سابقه ی دیرینه داشته و برای همگان مطرح است. غالب مردم مایلند بفهمند که هدف از آفرینش هستی چه بوده است؟
قبل از هر چیز به این نکته توجه داشت که نباید فاعلیت خدا را همانند فاعلیت مخلوق پنداشت. زیرا که انسان در تمام افعال خود در پی رفع کمبودها و نواقص خود است و اما خداوند کمال مطلق است و کوچکترین کمبودی در او وجود ندارد.

در بحث شناخت صفات خداوند، بزرگترین سد و مانع همین مقایسه نادرست است، خداوند در غالب امور به ما شباهت ندارد. ما موجودی هستیم از هر نظر محدود. و به همین دلیل تمام تلاش هایمان برای رفع کمبودهای مان است. درس می خوانیم، تا باسواد شویم و کمبود علممان از بین برود و دنبال کسب و کار می رویم تا با فقر مبارزه کنیم، لشکر و نیرو تهیه می کنیم تا کمبود قدرتمان را در برابر حریف جبران کنیم، حتی در مسائل معنوی و تهذیب نفس و سیر مقامات روحانی، باز تلاش در جهت رفع کمبودهاست.

ولی آیا آن وجودی که از هر نظر بی نهایت است، علم و قدرت بی انتها دارد، و از هیچ نظر کمبودی ندارد؛ معقول است کاری برای رفع کمبودش انجام دهد؟

از این تحلیل روشن، به این جا می رسیم که از یک سو آفرینش بی هدف نیست و از سوی دیگر این هدف به آفریدگار باز نمی گردد، در این جا به آسانی می توان نتیجه گرفت که هدف حتماً و بدون شک چیزی مربوط به خود مخلوقات است. پس اگر در اینجا میان «غرض فاعل» و «غرض فعل» تفکیک قائل شویم، قهراً سوال خود به خود حل خواهد شد. و لذا چنین می گوئیم: از آنجا که فاعل، غنی مطلق و کمال محض است، هیچ نوع کمبود، و نقصی در او راه ندارد، نمی توان

برای او غرض و غایتی اندیشید. غرض برای فاعل، از آنجا که قبلاً نیز متذکر شدیم به علت مقایسه بین مخلوق و خالق نشئت می گیرد. و اگر علمای کلام می گویند: «افعال خدا معلل به اغراض نیست» مقصود صحیح از آن این است که بگوییم: غرض و غایتی که به خدا باز می گردد در آنها وجود ندارد، زیرا او کمال مطلق است؛ هیچ گونه کمبود و نقیصه ای در او راه ندارد تا در صدد رفع آن کمبود برآید.

هدف از آفرینش این است که هر موجودی را به کمال شایسته آن برساند، بدون آنکه در این کار، نتیجه ای برای ذات پاک او وجود داشته باشد.

آفرینش نوعی احسان و فیض از جانب خدا، نسبت به موجودات «ممکن» است؛ یعنی آنچه که امکان خلق شدن دارد، وجود دارد؛ خداوند نسبت به خلقت آن بخل نورزیده و دریغ نکرده. چنین آفرینشی «حسن ذاتی» داشته و اقدام به چنین فعلی ذاتاً پسندیده است، جز این که خود فعل زیبا باشد، به چیز دیگر نیاز ندارد. به عبارت دیگر، خداوند متعال همان طور که «واجب به ذات» است «واجب به جمیع الجهات» نیز هست، از این رو محال است که موجودی قابلیت وجود پیدا کند و از ناحیه او به وی افاضه وجود نشود. هر موجودی که بالقوه امکان خلقت دارد، در پهنه هستی قابلیت و شایستگی برخوردار از فضیلت وجود را داشته و با لسان حال درخواست وجود و طلب کمال می کند.

آفرینش جهان یک نوع پاسخگویی به این امکان و استعدادهای طبیعی و ذاتی اشیاء بوده و در حقیقت به کمال رساندن آنها است.

او با آفرینش، وسایل کمال هر موجودی را در اختیار وی می گذارد و اراده حکیمانه او درباره موجودی مثل انسان بر این تعلق گرفته است که از طریق اختیار و آزادی، کمالاتی را کسب کند. نفی هدف برای آفریدگار، غیر از آن است که آفرینش «عبث» و لغو باشد. و یکی از نقاط افتراق مکتب مادی و الهی همین جاست. () فرآن می فرماید: (ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا...) () «ما زمین و آسمان و آن چه بین آن دو است باطل خلق نکردیم آن گمان کسانی است که کافر شدند.» (افحسبتم انما خلقناکم وانکم الینا لا ترجعون) () «آیا گمان می کنید که شما را بیهوده (و بدون هدف و غرض) آفریده ایم و شما به سوی ما باز نمی گردید.» با توجه به این مقدمه فلسفی، به بررسی واژه «هدف» و دیدگاه قرآن درباره هدف از آفرینش می پردازیم.

کلمه ی «هدف»، در اصل لغت به معنای نقطه و نشان هایی است که تیرانداز در نظر می گیرد و تیر را به طرف آن پرتاب می کند. () و در اصطلاح عرفی، منظور از هدف در افعال انسانی عبارت است از، فایده ای که بر کار مترتب است. ()

یکی از اسماء الهی که در قرآن ۹۷ بار بر آن تکیه شده «حکیم» است. اقتضای این صفت این است که، تمام افعال خداوند حکیمانه و از روی تشخیص و مصلحت می باشد. ()
(هو الذی خلق السموات و الارض بالحق) () «او کسی است آسمان و زمین را به حق آفرید»
(ما خلقت السموات و الارض و ما بینهما لاعین ما خلقناهما الا بالحق...) () «ما آسمان و زمین را و آنچه را بین آنهاست به بازیچه نیافریدیم، جهان برای ما اسباب بازی نیست. نیافریدیم مگر به حق.»

آفرینش جهان به حق است، بدین معنا که دارای هدفی متناسب با مقام الهی است نمی توان باور کرد که خداوند این جهان را تنها برای چند روز زندگی زودگذر و بی هدف آفریده باشد این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود. () و از آیات دیگر استفاده می شود که تمام خلقت آسمان و زمین و موجودات برای انسان و تکامل او است (وهو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملا...) ()

ممکن است در آیه فوق این سوال مطرح شود که، آیه اشاره دارد که خلقت زمین و آسمان برای این است که انسان ها را بیازمایم و آن ها را در معرض آزمایش و امتحان قرار دهیم. در حالی که خلقت زمین و آسمان میلیون ها سال قبل از انسان بوده است و انسانی وجود نداشت ؛ تا اینکه بگوییم: خلقت زمین و آسمان برای انسان بوده است؟

در پاسخ می توان گفت: اگر در کارهای انسان کمی تأمل نمائیم شاهد این هستیم که گاهی یک هدف اصلی وجود دارد که اراده انسان متوجه آن می شود. بعد می بینیم آن هدف مقدماتی دارد و بدون این مقدمات تحقق نمی یابد. مانند: اینکه انسان اراده حج بیت الله الحرام را می نماید و این حج دارای مقدماتی است و بدون مقدمه مانند زاد و راحله، قدرت جسمی، وقت و زمان معین و... حج میسر نیست. همین مقدمات در افعال الهی نیز دیده می شود. البته نه به خاطر نیاز خدا به مقدمات، بلکه به این خاطر که مرتبه وجودی فعل، متاخر از آن مقدمات است یعنی خود آن فعل مشروط بر آن مقدمات است. خدا اراده اش تعلق گرفته به اینکه انسان مختاری بیافریند این مقتضای حکمت الهی است چنین موجودی باید مادی و در عالم ماده باشد و در عالم تراضم به اختیار خود به تکامل برسد. در نتیجه جهان ماده مقدمه ای برای آفرینش انسان است. تا اینکه این اشرف مخلوقات با اعمال خود سیر تکامل را ببیماید () ().

سؤالی دیگری که در اینجا مطرح است این است که، اگر عالم هستی برای انسان خلق شده اند، آیا می توان پذیرفت تمام این کھکشان های عظیم و آسمان و زمین و حیوانات و هر آنچه در این دنیا است، فقط به خاطر انسان است؟

این پرسش رامی توان با یک مثال ساده پاسخ داد و آن این است که اگر متخصصان دولت تشخیص داده اند در درون کوه دماوند چندین تن طلا نهفته است و تصمیم گرفته اند به طلا دسترسی داشته باشند بعضی از مقدمات ضروری، لازم است که در این عمل به کار گرفته شود، مانند: آماده کردن تجهیزات، مهیا نمودن نیروی انسانی، صرف وقت، کنار زدن خاک و سنگ و از بین بردن آن ها، از بین بردن منابع طبیعی، استهلاک تجهیزات...

همه این مقدمات در معرض استهلاک قرار می گیرند تا اینکه هدف نهایی که طلا باشد بدست آید. و خداوند نیز تمام کلهکشان ها و زمین و آسمان و موجودات و آنچه در آنها وجود دارد را خلق نموده تا اینکه هدف نهایی او که خلقت انسان است محقق سازد. (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً) «خداوند تمام چیزهای که در زمین وجود دارد برای انسان خلق نموده است»
(والارض وضعها للانام) «زمین را برای مردم نهاد»

(والخیل و البغال و الحمیر لتركبوها و زینة) «و اسبان و استران و خران را آفرید تا بر آنها سوار شوید و زینت و تجملی برای شماست»

سؤال: هدف از آفرینش انسان چیست؟

برای اینکه بحث ما به نتیجه مطلوبی برسد، لازم است به طور اختصار هدف خداوند از آفرینش انسان و مقام او بیان شود. همیشه این پرسش، فکر انسان ها را به خود سرگرم کرده است که «از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟» شایسته است به این نکته ی ظریف توجه داشته باشیم که انسان ها که خود آفریده ی خداوندند، همیشه می کوشند رفتارشان را هدفمند سازند. پس نمی توان تصور کرد که خداوند، در آفرینش انسان هدف و انگیزه ای نداشته باشد (، همان خدایی که به صراحت بیان کرده، هیچ چیز را باطل و بی هدف نیافریده است: (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لاترجعون) «آیا می پندارید شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟» خداوند حکیم که همه ی افعالش از روی حکمت است؛ بعید است در آفرینش زمین و آسمان و موجودات، بی هدف بوده و آنها را به تصادف خلق کرده باشد:

(الذین یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا) (،). «و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند که پروردگارا! تو این ها را بیهوده نیافریده ای.»

افزون بر این باید دانست که خداوند چون بی نیاز مطلق است، از آفرینش انسان ها، هیچ سود و زیانی به او نمی رسد، بلکه هر گونه خیر و سود این آفرینش، به خود انسان برمی گردد.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

قرآن، برای آفرینش انسان اهدافی را بیان کرده که بعضی از آنها، اهداف اصلی، بعضی دیگر، ابزاری و مقدمه ای و برخی به منزله نتیجه است. اینک آنها را بر می شماریم:

الف. انسان ها و آزمایش

قرآن کریم یکی از اهداف آفرینش انسان را «آزمایش» او می داند و می فرماید:
(الذی خلق الموت و الحیاء لیبلوکم ایکم احسن عملاً) () «خداوند کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می کنید.»
دنیا، میدان آزمایش بزرگی برای همه انسان ها است و مرگ و زندگی، وسیله این آزمایش است. هدف این آزمون، رسیدن به حسن عمل است. آزمایش انسان ها، دست یابی به گونه ای شناخت از همدیگر است، ولی آزمایش الهی نوعی پرورش و تربیت انسان به شمار می رود که آثار آن به خود انسان بر می گردد. انسان ها در میدان عمل و آزمایش استعدادهای درونی خود را به فعلیت می رسانند. همانند فولادی که برای استحکام بیشتر، آن را در کوره می گدازند تا آبدیده شود؛ آدمی نیز در کوره حوادث، پرورش می یابد یا مانند سربازی که برای جنگ، آماده می شود، او را در برابر آزمون های سخت و طاقت فرسا قرار می دهند. ()
روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره ی این آیه که «خداوند شما را می آزماید تا بدانند کدام یک بهتر عمل می کنید» فرمود:
فرمود: اتمکم عقلاً و اشدکم للله خوفاً و احسنکم فیما امر الله به و نهی عنه نظراً و ان کان اقلکم تطوعاً» ().

منظور از «احسن عمل» این است که کدام یک از شما عقل و خرد کامل تر و خداترسی بیشتر دارید و نیکوترین شما در آنچه امر و نهی فرمود از جهت فهم و التفات. گر چه از لحاظ اعمال مستحب کمترین شما باشد.

امام صادق (علیه السلام) نیز در همین زمینه فرموده است:

«عمل صحیح آن است که با خدا پرستی و نیت پاک هم راه باشد.» ()

آزمایش های الهی، حس خرد گرایی و تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی خدا و خالص کردن روح از غیر او را در انسان پرورش می دهد. این موارد، روح عبادت را تشکیل می دهد و وسیله ای برای معرفت و رسیدن به تکامل است.

هم چنین خداوند انسان ها را به خیر و شر ()، ترس و گرسنگی و زیان مالی و اولاد () و آنچه در دل دارند؛ می آزماید. این کار برای آن است که آنان را برای خدا کاملاً خالص گرداند ()، دروغ گویان را از راستگویان () و مؤمنان را از منافقان ()، جدا می کند. پاداش و کیفر آخرت نیز بر اساس واکنش انسان در برابر آزمون ها داده می شود.

ب. آگاهی از قدرت الهی

قرآن در جای دیگر، هدف از آفرینش انسان را آگاهی از قدرت بی پایان الهی بیان می کند:

الله الذی خلق سبع سماوات ومن الارض مثلهنّ یتنزل الامر بینهنّ لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر()؛ «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و زمین را نیز همانند آن آفرید. فرمان او پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر همه چیز تواناست.» آزمایش بندگان و آگاهی دادن به آنها مقدمه و ابزاری هستند که انسان ها برای رسیدن به کمال از آنها بهره می گیرند.

ج . عبودیت حق و شناخت او

خداوند در قرآن، هدف از آفرینش را عبادت بیان کرده است:

(ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) («من جن و انسان را نیافریدم ؛ جز برای این که مرا عبادت کنند.»

در لغت عرب «عبد» به انسانی گفته می شود که سر تا پا به مولا و صاحب خود تعلق دارد(). «عبودیت» اظهار آخرین درجه از خضوع در برابر معبود است و عبادت، اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداوند. عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی نیاندیشد. (برخی «یعبدون» را به مفهوم شناخت و معرفت خدای سبحان تفسیر کرده و گفته اند: «راز آفرینش انسان، شناخت خداست. و انسان در پرتو شناخت به عبادت خالص او دست پیدا می کند.» (امام حسین(علیه السلام) نیز در برابر اصحابش فرمود: خداوند بزرگ بندگان خود را نیافرید مگر برای این که او را بشناسد و هنگامی که او را شناختند ؛ عبادت کنند و هنگامی که بندگی او را می کنند، از بندگی غیر او بی نیاز شوند. (عبادت خداوند یکی از اهداف اصلی آفرینش است.

د. رسیدن به رحمت الهی

قرآن در مرحله ی آخر، هدف از آفرینش انسان را، که نتیجه عبودیت است، رسیدن به رحمت بی پایان الهی بیان می کند:

(ولو شاء ربك ليجعل الناس امة واحدة و لايزالون مختلفين الا من رحم ربك و لذلك خلقهم) («اگر پروردگارت می خواست، همه ی مردم را یک امت قرار می داد، ولی آنان همواره در اختلافند مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرد و آنان را برای همین (پذیرش رحمت)، آفرید.» رحمت الهی پس از آزمون های فراوان به دست می آید ؛ همان آزمایش هایی که با موفقیت و سر بلندی پشت سر گذاشته شود. چنین آزمون هایی سبب پرورش روح و رسیدن انسان به معرفت و عبودیت می گردد. در نتیجه، از رحمت بی کران خداوندی که مقتضات ذات اوست، بهره می برد. در این میان، می توان گفت: رسیدن به مقام عبودیت، بالاترین هدف آفرینش است ؛ زیرا مراد از عبودیت، رسیدن به مرتبه ی انسان کامل است. انسان کامل کسی است که به جوار قرب الهی رسیده و از رحمت بی پایان او بهره مند باشد. آزمایش بندگان و آگاهی بشر، ابزار و وسایلی هستند که انسان ها برای رسیدن به کمال از آن بهره می گیرند. در نظام آفرینش هر پدیده ای کمال

مطلوبی دارد تا ارزش وجودی خود را بازیابد. کمال مطلوب فرشته، تقدیس و تسبیح خداوند است و کمال مطلوب انسان، جلوه‌گری برای نمایش جلوه‌های صفات و کمال پروردگار است. این جلوه‌های کمال افزون بر امکانات تکوینی و طبیعی، احکام و شریعی را نیز برای اعمال و اخلاق و حقوق او وضع کرده است، که باید به آن‌ها عمل کنند و به رشد دست یابند. ()

انسان که مظهر جلال و جمال خداوندی است، از ارزش‌هایی برخوردار است که خداوند بدان وسیله، او را از دیگر موجودات ممتاز ساخته و کرامت بخشیده، تا وی بتواند خود را به کمال برساند. از جمله‌ی این ارزش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. انسان، خلیفه خدا در زمین است. ()
 ۲. ظرفیت انسان بزرگترین ظرفیتی است که یک مخلوق می‌تواند داشته باشد. ()
 ۳. انسان، فطرت خدا آشنا دارد. ()
 ۴. در سرشت انسان افزون بر عنصر مادی، عنصر ملکوتی و الهی نیز وجود دارد. ()
 ۵. انسان، شخصیت آزاد و امانت‌دار خداوند است. ()
 ۶. آفرینش انسان هدفمند است. ()
 ۷. انسان دارای کرامت و شرافت ذاتی است و بر دیگر موجودات، برتری دارد. ()
 ۸. انسان از وجدان اخلاقی برخوردار است. ()
 ۹. انسان جز با یاد خدا آرام نمی‌گیرد. ()
 ۱۰. نعمت‌های زمین برای انسان آفریده شده است. ()
 ۱۱. انسان برای هدف‌های عالی می‌کوشد و می‌جوشد. ()
- همه‌ی این خطوط به یک نقطه می‌رسند و آن پرورش، هدایت، پیشرفت و تکامل انسان‌ها است که هدف نهایی آفرینش به شمار می‌رود؛ هدفی که به خود انسان باز می‌گردد نه به خالق انسان. ()

سؤال: منظور از آسمان‌ها و زمین هفتگانه در قرآن چیست؟

در قرآن کریم، هفت مورد به صراحت و دو مورد به کنایه (سخن از آسمان‌های هفت گانه و در یک مورد نیز ظاهراً سخن از زمین‌های هفت گانه) آمده است.

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ) () «خداوند همان

کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را، فرمان او پیوسته در میان آنها فرود می‌آید».

قبل از آنکه مقصود از هفت آسمان و زمین روشن شود؛ لازم است به چند پرسش اساسی پاسخ گوئیم:

۱. مقصود از سماء (آسمان):

کلمه «سماء» و مشتقات آن که سیصد و ده بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ دارای مفهوم جامعی است که مصادیق و معانی متعددی از آن اراده می شود از جمله؛ الف. «سماء» در لغت از ریشه «سمو» به معنای بلندی است، (حتی برخی لغویین ادعا کردند هر بالای نسبت به پایین آن، آسمان و هر پایین آن نسبت به بالای آن، زمین است.) (آسمان در قرآن در دو مورد جداگانه بکار رفته است: آسمان مادی:

۱. آسمان، به معنای جهت بالا: (اصلها ثابت و فرعها فی السماء) «مانند: درخت پربرکت و پاکیزه که ریشه آن در زمین ثابت و محکم است و شاخه های آن به آسمان کشیده شده است.» (۲. آسمان، به معنای جو اطراف زمین: (ونزلنا من السماء ماءً مبارکاً) () «و از آسمان آب با برکتی را فرو فرستادیم».

۳. آسمان به معنای مکان سیارات و ستارگان: (تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمراً منیراً) () «بزرگوار آن خدایی که در آسمان برج ها مقرر داشته و در آن چراغ روشن خورشید و ماه تابان را روشن ساخت».

آسمان معنوی:

۱. آسمان به معنای مقام قرب و مقام حضور که محل تدبیر امور عالم است: (یدبّر الامر من السماء الی الارض) () «اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند.» (۲. آسمان به معنای موجود عالی و حقیقی: () (و فی السماء رزقکم و ما توعدون) () «روزی تان و آن چه به شما وعده داده می شود (که ظاهراً بهشت منظور است) در آسمان قرار دارد.» به این معنا که تقدیر ارزاق انسان ها از ماوراء الطبیعه و لوح محفوظ است. (۲. مقصود از ارض (زمین)

کلمه «ارض» در قرآن، ۴۶۱ بار به کار رفته است و همیشه به صورت مفرد استعمال شده است و دارای معانی و مصادیق مختلف است، ارض در لغت به معنای کره خاکی که انسان بر روی آن زندگی می کند، می باشد. () اما در قرآن کریم، ارض به چند معنا به کار رفته است، مانند:

۱. ارض به معنای کره زمین در مقابل آسمان، (۸۰ بار در قرآن آمده است) (فاطر، آیه ۴۱).

۲. ارض به معنای قطعات زمین و آبادی: (۱۱۰ بار در قرآن آمده است) (مائده، آیه ۳۳).

۳. ارض به معنای عالم طبیعت و پهنای زمین (۲۶۰ بار در قرآن آمده است) (نساء، آیه

۳. مقصود از سبع (هفت) چیست؟

کلمه سبع (هفت) در عربی به دو صورت به کار می رود.

الف. هفت به معنای عدد مشخص و معین که در ریاضیات به کار می رود.

ب. هفت به معنای نماد کثرت ; چرا که گاهی در عرب کلمه «هفت» به کار می رود و

معنای کنائی آن (تعداد زیاد و کثیر) مراد است. (لقمان، آیه ۲۷).

۴. مقصود قرآن از واژه ی «هفت آسمان»

مفسرین درباره واژه «هفت آسمان» چندین احتمال داده اند:

الف. هفت به معنای عدد حقیقی باشد که در این صورت این احتمالات متصور است.

۱. هفت آسمان پر از ستاره و سیاره مثل هفت کره خاکی زمین. ()

۲. هفت مقام قرب و حضور و موجود عالی معنوی (هفت آسمان). ()

ب. اگر هفت، به معنای کثرت باشد در این صورت احتمالات زیر متصور است:

۱. آسمان های زیادی (مجموعه کرات و سیارات و ...) خلق کرد. و زمین های زیادی (کره

های خاکی مشابه زمین) خلق کرد. که همه آن ها در فضا شناورند و معلق هستند. ()

۲. تعداد زیادی از طبقات جو آسمان را خلق کرد و تعداد زیادی از طبقات داخلی زمین یا

قطعات زمین و اقلیم ها را خلق کرد. ()

۳. مراتب معنوی و مقامات قرب و حضور و موجودات عالی بسیاری خلق کرد و مراتب

پست طبیعت را که بسیار است، خلق کرد. ()

درباره زمین های هفتگانه ; همان احتمالات را که درباره آسمان هفت گانه شده، آورده اند.

با توجه به ابهامی که در معنای هفت آسمان قرآن وجود دارد و با توجه به ابهاماتی که در

مورد آسمان و کهکشان ها از نظر علمی وجود دارد ; نمی توان درباره آن نظر قطعی داد و همه

نظریات به صورت احتمال و گمان مطرح می شود. () اما نباید از این نکته غافل شویم که هدف

قرآن هدایت معنوی و تربیتی بشر است و اشاره قرآن به مواردی از قبیل هفت آسمان و زمین،

حرکت خورشید و زمین و ... نشان از قدرت لایزال او و هموار نمودن راه خدانشناسی و آماده

کردن زمینه تفکر و تدبیر در آفرینش است. همچنین بعضی از مطالب علمی قرآن نیازمند به زمان و

اثبات به وسیله علم تجربی می باشد اگر علوم در مسائل علمی قرآنی نظریه ای نداد، دلیل بر باطل

بودن نظریه قرآن نیست.

سؤال: از دیدگاه قرآن آیا جهان در حال گسترش است؟

صاحب نظران و دانشمندان علوم کیهان شناسی معتقدند که جهان دائماً در حال گسترش

است و کهکشان ها از هم دیگر دور می شوند. آنها به این نتیجه رسیده اند که مجموعه کیهانی

شامل چند صد هزار میلیون کهکشان است که هر کدام محتوی چند صد هزار میلیون ستاره هستند) (و تقریباً همه آنها در حال دور شدن از ما هستند. این مطلب به وسیله نور ستارگان که به ما می رسد بر دانشمندان معلوم شد، یعنی: طیف های سرخ گرا از طیف آبی گرا بیشتر است. (نخستین کسی که به این واقعیت پی برد دانشمندی به نام «سلیفر» (متولد ۱۸۷۵ م) مدیر رصد خانه «لاول» بود و در سال ۱۹۱۲ کشف کرد که ستارگان از ما می گریزند (بعد از او «هابل» در سال ۱۹۲۹ اعلام کرد که این دور شدن ستارگان به صورت منظم است. (نظریه گسترش جهان امروزه مورد قبول دانشمندان کیهان شناسی است.

دیدگاه قرآن

مفسران، از یک آیه قرآن استنباط نموده اند که جهان دائماً در حال گسترش است (و السماء بنیانا باید و انا لموسعون) (« وما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را گسترش می بخشیم».

آیه در مقام بیان نشانه های عظمت خداوند در عالم آفرینش است و «اید» (بر وزن صید) به معنی قدرت و قوت است و این واژه در قرآن، مکرر به این معنا آمده است و در اینجا اشاره به قدرت کامله خداوند بزرگ در آفرینش آسمان ها دارد. آیه الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه ۴۷ سوره ذاریات در مورد «انا لموسعون» چهار تفسیر ذکر می کند:

الف. به معنای توسعه در رزق از سوی خدا بر بندگان از طریق نزول باران.

ب. به معنای توسعه در رزق از هر نظر.

ج. به معنای بی نیازی خداوند. چون خداوند خزینه رزق او آنقدر گسترده است که پایان نمی پذیرد.

د. خداوند آسمان را آفریده و دائماً گسترش می دهد.

ایشان معنای چهارم را تقویت می کند و می نویسد:

«با توجه به مسأله آفرینش آسمان ها در جمله قبل و با توجه به کشفیات اخیر دانشمندان در مسأله «گسترش جهان» که از طریق مشاهدات حسی نیز تأیید شده است معنی لطیف تری برای این آیه می توان یافت و آن اینکه خداوند آسمان ها را آفریده و دائماً گسترش می دهد ... یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند و به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند.» (در ادامه می فرماید: «جالب توجه اینکه تعبیر به «انا لموسعون» (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و فاعل، دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می دهد که این گسترش

همواره وجود داشته و همچنین ادامه دارد. و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند.» ()

دکتر «موریس بوکایی» درباره آیه ۴۷ سوره ذاریات می گوید: و (این آیه) انبساط جهان را بدون کمترین ابهام ذکر می کند.» ()

سوال: آیا قرآن اشاره ای به جاذبه عمومی زمین کرده است؟

نیروی جاذبه یا قانون جاذبه عمومی بدین معناست که کلیه اجسام بزرگ و کوچک در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و همدیگر را جذب می کنند.

برخی معتقدند که (بعدها اشارات علمی قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام))

ابوریحان بیرونی (۴۴۰ ق) اولین کسی بود که به نیروی جاذبه پی برد. () اما مشهور آن است که نیروی جاذبه عمومی اولین بار توسط نیوتون (در قرن هفدهم میلادی) کشف شد. () داستان افتادن سیب از درخت و انتقال ذهنی نیوتون به نیروی جاذبه، معروف است. نیوتون بر اساس قوانین کلی، حرکت سیارات را این گونه تبیین کرد:

الف: بر طبق قانون جاذبه عمومی، کلیه اجسام همدیگر را جذب می کنند و این کشش به دو چیز بستگی دارد: جرم و فاصله. یعنی: با جرم نسبت مستقیم دارد و هر قدر جرم یک جسم بیشتر باشد نیروی کشش آن نیز زیادتر می شود.

ب: بر طبق قانون گریز از مرکز، هر جسمی که بر گرد مرکزی حرکت کند در آن جسم طبعاً کشش به وجود می آید که می خواهد از آن مرکز دور شود، مانند: قطعه سنگی که به ریسمانی بسته ایم و می گردانیم. زمین، سیارات، قمرها و اجرام آسمانی در مدارهای خود و گرد همدیگر در حال چرخش هستند. در نتیجه، ترکیب دو نیروی جاذبه و گریز از مرکز است، همین دو نیرو است که اجرام فضائی را در مدار خود نگاه می دارد و از سقوط و تصادم آنها جلوگیری می کند. ()

آن چه مسلم است علم از قرن هفدهم میلادی به بعد قانون جاذبه موجودات را کشف نموده است و تاکنون نیز کسی بر رد نظریه جاذبه زمین، مطلبی نگفته است، برای اینکه بهتر به عظمت قرآن و اعجاز آن پی ببریم لازم است، آیه های قرآن و دیدگاه مفسران را در این باره متذکر شویم:

دیدگاه قرآن

دیدگاه مفسران قرآن این است که چند آیه ای از قرآن به مسائل جاذبه عمومی زمین اشاره

دارد:

آیه اول و دوم: (الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها) () ; خدا (همان) کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آن ها را ببینید ; بر افراشت ; (خلق السموات بغير عمد ترونها) () آسمان ها بی هیچ ستونی که آن را ببینید، خلق کرد» کلمه «عمد» (بر وزن قمر)، جمع عمود به معنای «ستون» است. ()
; برای جمله «ترونها» دو تفسیر گفته اند: یکی اینکه، صفت برای «عمد» باشد، یعنی «آسمان ها بدون ستونی که دیدنی باشد، بر افراشتیم» که لازمه آن وجود ستون های نامرئی برای آسمان است.

دیگر آنکه «بغير عمد» متعلق به جمله «ترونها» باشد (ترونها بغير عمد) یعنی: «همانگونه که می بینید آسمان بدون ستون است» () تفسیر دوم خلاف ظاهر این آیه است چرا که لازمه آن تقدیم و تأخر است. ()

در تفسیر نمونه آمده است: مقید ساختن آن (عمد) به «ترونها»، دلیل بر این است که آسمان ستون های مرئی ندارد. مفهوم این سخن آن است که، ستون هایی دارد اما قابل رؤیت نیست... این تعبیر لطیفی است نسبت به قانون دافعه و جاذبه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته است. ()
حدیثی از امام رضا (علیه السلام) در همین زمینه نقل شده که: حسین بن خالد می گوید: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: اینکه خداوند می فرموده: (و السماء ذات الحبک) «سوگند به آسمان که دارای راههاست» یعنی چه؟ فرمود: این آسمان راههایی به سوی زمین دارد. حسین بن خالد می گوید: عرض کردم چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید: آسمان ها بی ستون است. امام فرمود: «سبحان الله الیس الله یقول بغير عمد ترونها؟ قلت بلی، فقال ثم عمد و لكن لا ترونها» عجیب است آیا خداوند نمی فرماید: بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم: آری، فرمود: پس ستون هایی است لکن شما نمی بینید.» ()
لازم به ذکر است آیه فوق و روایت بر خلاف تفکر هیئت بطلمیوس که در آن زمان سایه بر افکار جهانیان افکنده بود و قائل بودند که زمین ساکن است، مطرح شده است. نکته لطیفی که یکی از نویسندگان معاصر درباره آیه فوق مطرح می کند این است که، در میان ستون که تکیه گاه و نگاه دارنده است، با جسمی که بر آن تکیه کرده است تناسب و محاسبه کامل رعایت شود یعنی هر اندازه جسم سنگین تر است به همان نسبت باید ستون دارای قدرت و مقاومت بیشتری باشد بنابراین نیروی جاذبه و سایر قوانین حرکت مربوط به این اجرام با نظام دقیق و فرمول مخصوص خود مورد محاسبه قرار گرفته است تا توانسته هر یک از آنها را در ارتفاع و مدار

معین در طی میلیاردها سال نگه بدارد با توجه به این نکته روشن می شود که تعبیرات قرآن - که راهنمایی سعادت بشر است - چه اندازه اعجاب آمیز و لطیف است. ()

آیه سوم: (الم نجعل الارض کفاتاً) () ؛ آیا زمین را جایگاه گرفتن و جذب قرار ندادیم. «کفات»، موضعی است که اشیاء در آن جمع آوری می گردد و در اصل معنای آن گرفتن و ضمیمه کردن (قبض و ضم) وجود دارد. از همین جا می توان گفت: که زمین اشیاء را به خود جذب می کند و می گیرد و بعید نیست که اشاره به نیروی جاذبه زمین باشد که با توجه به سرعت شگرف حرکت زمین، اگر این نیروی جاذبه نمی بود. همه اشیاء روی زمین در فضا پراکنده می شد. () آیه چهارم: (ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا ولئن زالتا ان أمسکهما من أحد من بعده انه کان حلیمًا غفوراً) ()

«همانا خدا آسمان ها و زمین را نگه می دارد، تا از نظام خود منحرف نشوند ؛ و هر گاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگه دارد؛ او بردبار و آمرزنده است» برخی نویسندگان معاصر، نگاه داشتن نظام را در آیه، همان نیروی جاذبه تفسیر می کنند. که خداوند در بین کرات قرار داده تا از مدارشان منحرف نشوند. ()

چهار آیه فوق، بر طبق نظر برخی مفسران اشاره به جاذبه عمومی زمین دارد. و ذکر این حقیقت با توجه به حاکم بودن هیئت بطلمیوس بر افکار شبه جزیره عربستان و عدم اطلاع مردم و کشف جاذبه زمین در قرن ۱۷ میلادی، نشان از عظمت قرآن و اعجاز علمی آن دارد.

سؤال: دیدگاه قرآن درباره حرکت و سکون خورشید چیست؟

قبل از آنکه دیدگاه مفسران قرآن را بررسی نماییم، لازم است تاریخچه کوتاهی از اعتقادات و دیدگاه های دانشمندان نسبت به حرکت و سکون خورشید و زمین را ذکر کنیم. تاریخچه ی نظرات دانشمندان درباره ی حرکت خورشید:

انسان ها تا قرن ها گمان می کردند که، خورشید به دور زمین می چرخد. حرکت روزانه خورشید از مشرق به مغرب در حقیقت کاذب است و حقیقی نیست ؛ چون در اثر حرکت زمین از مغرب به مشرق برای انسان خطای دید حاصل می شود و گمان می کند که خورشید حرکت می کند. این تفکر نادرست ریشه در هیئت بطلمیوس () دارد. بطلمیوس، کره زمین را ساکن و مرکز کلیه کرات پنداشته بود. او می گفت: «سه چهارم از سطح زمین را آب فرا گرفته و کره هوا به مجموع خاک و آب احاطه کرده و کره هوا را کره آتش در میان گرفته و آتش را کره قمر در آغوش دارد و پس از فلک قمر افلاک عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل به ترتیب هر فلک بعدی محیط بر فلک قبلی است و هر یک را فقط یک ستاره است که به نام آن نامیده می شود.

و پس از فلک زحل کره هشتم یا فلک ثوابت است که جمیع کواکب ثابتة مانند: میخ بر پیکر آن کوبیده است و پس از فلک هشتم، کره نهم یا فلک اطلس است، که تمام افلاک هشتگانه به ترتیبی که ذکر شد، در شکم آن جا دارد (مثل پیازی که لایه لایه بر همدیگر هستند) فلک مزبور، خالی از ستاره و دارای قطر نامحدود است ... و در یک شبانه روز با کلیه افلاکی که در جوف آن است، به گرد زمین می چرخد.» ()

هیئت بطلمیوس، هفده قرن بر فکر بشر حکومت کرد و پس از آن کوپرنیک (۱۵۴۴ م) هیئت جدید (هیئت کوپرنیکی) را ارائه داد. که بر اساس آن زمین به دور خورشید می چرخد. ولی شکل چرخش را دایره ای می دانست که پس از او کپلر (۱۶۵۰ م) شکل بیضوی گردش زمین به دور خورشید را کشف کرد و سپس عقیده این دو نفر توسط گالیله ایتالیایی مستقر و مدلل گردید و از آن پس نظام منظومه شمسی به صورت نوینی پایه گذاری شد، که سیارات به دور خورشید می چرخد. ()

با وجود این، عقیده ی کوپرنیک، کپلر و گالیله بر آن بود که خورشید ثابت ایستاده است (و حتی در ادعاینامه ای که علیه گالیله در دادگاه قرائت شد او را متهم به اعتقاد به سکون خورشید (بر خلاف گفته کتاب مقدس که خورشید را متحرک می دانست) کردند و او حاضر نشد حرکت خورشید را بپذیرد. ()

اما امروزه با رشد تکنولوژی و تلسکوپ های پیشرفته، روشن شد که خورشید دارای حرکت وضعی (که هر ۲۵/۵ روز یک بار به دور خود می چرخد) انتقالی (از جنوب آسمان به سوی شمال آن که هر ثانیه ۱۹/۵ کیلومتر همراه با منظومه شمسی حرکت می کند) و حرکت دورانی (که با سرعت ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان می گردد) است. دیدگاه قرآن

پس از بررسی تاریخچه نظرات دانشمندان درباره حرکت خورشید، لازم است به آیات قرآن و دیدگاه مفسران معاصر پرداخته شود:

آیات قرآن

۱. (وآیه لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون و الشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم) () «و نشانه ای (دیگر) برای آن ها، شب است که روز را (مانند پوست) از آن بر می کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو می روند و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است، تقدیر آن عزیز دانا این است.»

۲. (لالشمس یبغی لها ان تدرک القمر و لاللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون) () «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب به روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند.»

۳. (و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر کل فی فلک یسبحون) () «و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند.»

۴. (و سخر الشمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمّی) () «خورشید و ماه را مسخر ساخت تا هر کدان تا زمان معینی در حرکت باشند.»

۵. (وسخر لکم الشمس و القمر دائبین) () «و خداوند خورشید و ماه را در حالی که هر دو در حال حرکت هستند به نفع شما مقهور و مسخر گردانید.»

مفسران معاصر از آیات فوق نتایجی به دست آورده اند که مطابق با نظریات دانشمندان کیهان شناسی است. هر چند مفسران قدیمی به علت عدم رشد علوم اخترشناسی، تفسیر و توجیه های نادرستی داشته اند اما اکنون، با پیشرفت علوم و اکتشافات جدید مفسران برداشت های جدیدی از آیات قرآن که هماهنگ با نظریات علمی امروز است، دارند مانند:

الف: حرکت انتقالی خورشید در درون کهکشان راه شیری (حرکت طولی):

مفسران از آیه ی (والشمس تجری لمستقر لها) () «خورشید به قرارگاه ویژه خود روان است» ; حرکت طولی خورشید را استباط و استخراج نمودند.
«لام» در کلمه «لمستقر» ممکن است به چند معنا باشد:

۱- لام به معنای «الی»؛ (خورشید به سوی قرارگاه خود روان است) ()

۲- لام به معنای «فی»؛ (خورشید در قرارگاه خود روان است) ()

۳- لام برای غایت به معنی «تا»؛ (خورشید تا قرارگاه خود روان است) ()

۴- لام به معنای تاکید باشد؛ (خورشید روان است مر قرارگاه خود را)

حرکت طولی خورشید زمانی از این آیه استباط می شود، که «لام» لمستقر را، به معنای «الی» بگیریم.

حضرت آیه الله مکارم شیرازی می فرماید: آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همان است که اخیراً دانشمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دوردستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند، می باشد () و در جای دیگر «جریان» را اشاره به حرکت طولی می داند. ()

علامه طباطبایی (قدس سره) در تفسیر المیزان در ذیل آیه فوق می فرماید:

«اما از نظر علمی تا آنجا که بحث علمی حکم می کند قضیه درست بر عکس (حس)

است. یعنی؛ خورشید دور زمین نمی گردد بلکه زمین به دور خورشید می گردد و نیز اثبات می

کند که خورشید با سیاراتی که پیرامون آن هستند به سوی ستاره (نسر ثابت) حرکت انتقالی دارند
...» ()

دانشمندان زیادی از این آیه به حرکت انتقالی (حرکت طولی) تفسیر نموده اند. ()
ب. حرکت انتقالی خورشید همراه با کهکشان: (حرکت دورانی)
مفسران معاصر از آیه ی (وکل فی فلک یسبحون) «و هر کدام از آنها در مسیر خود
شناورند» حرکت دورانی خورشید را که امروزه مطرح است، استفاده کرده اند.
حرکت دورانی خورشید، در هر ۲۰۰ میلیون سال، یک بار با سرعت ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه
به دور مرکز کهکشان حرکت می کند. ()

آیه الله مکارم شیرازی در مورد آیه فوق دو احتمال داده اند ؛ یکی حرکت خورشید به
حسب حس ما یا حرکت ظاهری و دیگری منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود، حرکت
آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشان که ما در آن قرار داریم ؛ می باشد. چه اینکه امروزه
ثابت شده است که منظومه شمسی جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش
است. ()

استاد مصباح یزدی درباره آیه فوق می فرماید: قرآن فلک را چون دریای می داند که اجرام
در آن حرکت دارند و شناورند، پیداست که منظور فضایی است که این اجرام در آن حرکت می
کنند و مدار حرکتشان، در آن فضا تعیین می کنند، نه آن چنان که قدما می گفتند: فلک حرکت می
کند و آنها در فلک ثابتند. قرآن از ابتدا «فرضیه فلکیات» قدیم را مردود می دانسته است ... پس از
این آیه می توان استفاده برد که اجرام علوی همه در حرکتند و این چیزی است که نجوم جدید
اثبات می کند. ()

ج. حرکت وضعی خورشید به دور خود:

برخی از صاحب نظران از آیه ی (والشمس تجری لمستقر لها) حرکت وضعی خورشید به
دور خود، را استفاده نموده اند. آیه زمانی معنای حرکت وضعی را می رساند که «لام» کلمه
«مستقر» به معنی «فی» در بیاید. در این صورت معنا اینگونه می شود: «خورشید در قرارگاه خود
جریان دارد» () (و به دور خود می چرخد)

در تفسیر نمونه آمده است: «بعضی دیگر، آیه «و الشمس تجری ...» را اشاره به حرکت
وضعی کره آفتاب دانسته اند زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که خورشید به دور
خود گردش می کند.» ()

حرکت وضعی خورشید آن است که خورشید هر ۲۵/۵ روز یک مرتبه به دور خود می
چرخد. ()

د. ادامه حیات خورشید تا زمان معین:

دیدگاه و نظریات دانشمندان امروز و آیات قرآن بر این فرضیه استوار است که، خورشید مسیری را طی می نماید که دارای انتها و پایان است و روزی غروبی همیشگی به صورت او می نشیند. این فرضیه در ۱۴ قرن گذشته در قرآن کریم بیان شده است. (کل یجری لاجل مسمی) (هر یک از خورشید و ماه تا زمان معینی به گردش خود ادامه می دهند.)

ظاهراً مقصود از اینکه خورشید و ماه تا زمان معینی به گردش خود ادامه می دهند این است که زمانی فرا خواهد رسید که این چراغ های آسمان خاموش می گردد و آن روز قیامت است () (اذا الشمس کورت).

فیزیک دانان جدید می نویسند: «خورشید در هر ثانیه ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن به عنوان سوخت مصرف می کند که از این مقدار ۵۶۰ تن هلیوم به وجود می آید. ۴ میلیون تن مواد باقیمانده (که فقط ۰.۷٪ سوخت مصرفی می باشد) تبدیل به انرژی می شود که در نهایت به صورت نور و گرما انتشار می یابد.

خورشید می تواند تا ۱۰ میلیارد سال بدرخشد و از این عمر طولانی، پنج میلیارد سال آن گذشته است. بنابراین اکنون خورشید در نیمه راه زندگی خود قرار دارد.» ()
هـ حرکات درونی خورشید:

برخی از صاحب نظران از واژه «تجری» در آیه ی (والشمس تجری لمستقر لها) (حرکت درونی خورشید را استفاده کرده اند. که با نظرات فیزیک دانان جدید مطابقت دارد و آن این است که، بین کلمه «تحرک» و «تجری» تفاوتی است و آن اینکه کلمه «تحرک» فقط حرکت را می رساند. مثل حرکت اتومبیل، ولی این واژه، زیور و شدن را نمی رساند اما کلمه «تجری» در مورد مایعات مثل آب به کار می رود که در هنگام حرکت علاوه به جلو رفتن، زیور و هم می شود.

امروزه دانشمندان کشف کرده اند که خورشید علاوه بر حرکت وضعی، انتقالی، طولی و دورانی دارای یک حرکت دیگر هم هست. چرا که درون خورشید دائماً انفجارات هسته ای صورت می گیرد تا انرژی نورانی و گرما را تولید کند و همین انفجارات باعث زیور و شدن مواد مذاب داخل خورشید شده و گاه تا کیلومترها به بیرون پرتاب می شود () و در مجله اطلاعات علمی ش ۱۹۳، سال ۱۳۷۴ آمده است که خورشید هر دو ساعت و ۴۰ دقیقه، سطح آن با سرعت ۶ کیلومتر به داخل و خارج می رود و قطر آن ۱۰ کیلومتر تغییر می کند و این پیش خورشید است و در اثر میدان های مغناطیسی اطراف، لکه ها به وجود می آید و با سرعت ۱۶/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر در ساعت از خورشید فوران می کند و دور می شود و به سرعت خاموش می شود.

آن چه بیان شد، همخوانی نظرات فیزیک دانان و کیهان شناسان درباره حرکات خورشید با قرآن است که نشان از اعجاز و معجزه علمی قرآن دارد.

سؤال: دیدگاه قرآن درباره حرکت و سکون زمین چیست؟

قرآن در مورد حرکت زمین به مطالبی اشاره نموده، که با آخرین پدیده های علمی روز مطابقت دارد. ولی قبل از بررسی آیات، بهتر است تاریخچه ی این بحث را متذکر شویم. تاریخچه

زمین عبارت است از، کره خاکی که ما انسان ها بر روی آن زندگی می کنیم. این سیاره دارای وزنی معادل ۵/۹۵۵ میلیارد میلیارد تن است و نیز حجمی معادل $۱/۰۸۳$ میلیارد کیلومتر مکعب دارد.

تصور ساکن بودن زمین از زمان های دور در ذهن بشر ریشه دوانیده بود و اول کسی که جرأت ورزید و عقیده حرکت زمین را اظهار داشت «فیثاغورث»، نابغه قرن پنجم قبل از میلاد است.

«فلوته خوس» و «ارشمیدس» نیز از او پیروی نمودند و پس از ۲۰۰ سال «استر خوس ساموسی» این قول را تقویت نمود. و گردش سالیانه زمین را به دور خورشید را کشف نمود و او را به جرم این کشف مهم تکفیر کردند و پس از سی سال دیگر «کلیانتوس آسوسی» برای زمین دو حرکت قائل شد و او نیز تکفیر شد (سپس «بطلمیوس» (حدود ۱۴۰ قبل از میلاد) قائل بود که زمین ساکن است و خورشید به دور آن می چرخد. این تفکر نزدیک به شانزده قرن به افکار بشر حاکم بود و با مخالفان آن برخورد فیزیکی می شد.

کشفیات جدید اختر شناسان نشان می دهد که زمین، حرکات متعددی دارد و برخی منجمان تا چهارده حرکت برای زمین نوشته اند (مشهورترین حرکات آن بشرح ذیل است:

۱. حرکت وضعی به دور خود از مغرب به مشرق که باعث پیدایش شبانه روز می شود. زمان این حرکت ۲۳ ساعت و ۵۸ دقیقه و ۴۹ ثانیه است. سرعت زمین در هر دقیقه ۳۰ کیلومتر است.
۲. حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که در یک مدار بیضی شکل صورت می گیرد و مدت آن ۳۶۵ روز و شش ساعت و هشت دقیقه و ۳۸ ثانیه است. از این حرکت ماه های دوازده گانه پدید می آید. سرعت زمین در این حرکت در هر ثانیه حدود ۳۰ کیلومتر است و صد هزار کیلومتر در ساعت است.

۳. حرکت اقبالیه زمین: دایره ی استوایی آن، اقبال به سوی دایره البروج دارد و در ۶۷۰ سال یک درجه جلو می آید.

۴. حرکت رقصی یا ارتعاشی قمری آن است که بر روی محور زمین عارض و در هر ۲۹ سال یک بار زمین به سوی دائرة البروج متمایل می شود.

۵. حرکت ارتعاشی شمسی که به واسطه جاذبه خورشید محور زمین در دو جهت قطبین مرتعش و در هر سال شمسی یک حرکت را تمام می کند. ()

دیدگاه قرآن درباره ی حرکات زمین

صاحب نظران معاصر، از چند آیه قرآن، حرکت وضعی زمین، انتقالی و ... را استفاده کرده اند. برای بررسی بیشتر، بهتر است پیرامون هر کدام از آیات بحث و تفسیر شود.

آیه اول: (وتری الجبال تحسبها جامده و هی تمرّ مرالحساب) () «و می بینی کوهها را و گمان می کنی که ایستاده اند در حالی که آنها مانند ابرها در حرکت هستند.»

تشبیه کوهها به ابرها و حرکت آن ها، نشان از سرعت زیاد زمین و حرکت انتقالی آن است. آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به حرکت زمین که برای ما محسوس نیست، اشاره می کند.

مسلماً حرکت کوهها بدون حرکت زمین های دیگر که به آنها متصل است معنا ندارد و به این ترتیب معنای آیه چنین می شود که: «زمین با سرعت حرکت می کند همچون ابرها». طبق محاسبات امروز، سرعت سیر حرکت زمین، به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت آن در حرکت انتقالی به دور خورشید از این هم بیشتر است به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است زیرا حرکت زمین توسط گالیله ایتالیایی و کوپرنیک لهستانی در حدود قرن هفدهم میلادی کشف شد در حالی که قرآن حدود هزار سال قبل از آن سخن گفته است. ()

آیه دوم: (والذی جعل لکم الارض مهاداً) () «و اوست زمین را برای شما گهواره قرار داد.» (الذی جعل لکم الارض فراشاً) () «آنکه زمین را برای شما بسته (آرامش) قرار داده است.»

واژه ی «مهد و مهاد» در لغت به معنای محلی است که آماده سکونت و استراحت شده است و یکی از مصادیق آن گهواره کودک و زمین آماده و محل عذاب است. ()

با اینکه دانشمندان در فیزیک نوین سرعت زیادی را برای زمین ثبت نمودند ؛ اما این حرکت نه برای ما محسوس است و نه قابل ادراک.

قرآن با فصاحت بسیار زیبا، حرکت زمین را به گهواره تشبیه کرد و حضرت آیه الله خوبی می فرماید: «قرآن، زمین را مانند گهواره توصیف می کند، همانطور که می دانید از ویژگیهای گهواره این است که در عین اینکه حرکت می کند موجب ناراحتی و رنجش کودک نمی شود بلکه سبب استراحت و آسایش اوست.» () و علامه طباطبایی نیز از آیه فوق حرکت انتقالی زمین را استفاده کردند ()

آیه سوم: (و الارض و ما طحیها) () «سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترده» (والارض بعد ذلک دحیها) () «و پس آن زمین را با غلظتین گسترده».

معنای لغت «طحو» مثل لغت «دحو» است و آن توسعه چیزی و حرکت دادن آن است. () یکی از نویسندگان عرب می نویسد: لغت «الطحو» و «الدحو» به یک معناست و معنای «دحو» مسأله توسعه دادن (بسط) و حرکت نهفته است و «مداحی» همان گلوله ای است که کودکان مدینه با آن بازی می کردند که

گاهی از جنس سنگ یا گردو و... بوده است. و «مدحاه» چوبی است که اطفال به روی زمین می چرخانند. «دحو» بر اساس استعمال لغوی دو حرکت انتقالی و دورانی را برای کره زمین نشان می دهد. ()

علامه طباطبایی نیز درباره آیه فوق می نویسد: «هزار سال پیش از آن که گالیله از حرکت زمین به دور خود سخن گوید ... قرآن به صراحت از چرخش زمین بحث کرده است (نازعات، ۳۰) و در احادیث اهل بیت به قدری از آن بحث گردیده که «دحو الارض» زبانزد همگان شده است» ()

برخی از صاحب نظران و مفسران معاصر نیز از آیه فوق حرکت وضعی و انتقالی کره زمین را استفاده کرده اند. ()

آیه چهارم: (الم نجعل الارض کفاتاً) () «مگر زمین را کفات نگردانیدیم؟»

«کفات» مصدر است به معنای پرواز سریع که پرنده از شدت سرعت برای حفظ اعتدال خود، بال و پرش را جمع می کند. این جمع کردن بال و پر از شدت سرعت را «کفات» گویند. () «کفات» در اینجا به صورت مصدر استعمال شده و هر وقت مصدر به معنای اسم فاعل به کار برده شود، مبالغه را می رساند. یعنی در اینجا شدت فوق العاده پرواز نشان داده شده است پس مفهوم آیه چنین می شود، «آیا زمین را به صورت پرواز (یا پرنده ای سریع السیر) نیافریدیم؟ که در عین حال که با سرعت پرواز می کند از مرده و زنده خود نگه داری می کند () و از آنها حفاظت و حراست می نماید و این حفاظت اشاره به نیروی جاذبه زمین می باشد» () .

آیه پنجم: (هو الذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناكبها) () «او خدایی است که زمین را برای شما مرکبی راهوار و رام شده قرار داد تا بتوانید در روی آن راهپیمایی کنید».

«ذلول» به معنای «نرم و رام»، تعبیر جامعی در مورد زمین است. () چرا که زمین با حرکت های متعدد و سریعی که دارد آن چنان رام به نظر می رسد که گویی ساکن است، و کلمه «مناكب» جمع «منكب» (بر وزن مغرب) به معنای شانه است گویی انسان پا بر شانه زمین می گذارد و چنان

زمین رام است که می توان تعادل خود را حفظ کند. () و صاحب نظران معاصر از این آیه، حرکت انتقالی زمین را استفاده کردند. ()

نتیجه ی سخن اینکه، آیات قرآن که در شبه جزیره عربستان آنهم در ظلمت جهل، نزول کرده و مطالبی را بیان داشته علاوه بر نشان دادن عظمت خداوند و تفکر در آیات او، موافق با علوم نوین کیهان شناسی است که حتی حرکت وضعی و انتقالی خورشید و زمین را چنان بیان نموده که هزار سال بعد عقل بشر به آن رسیده است، اشارت علمی قرآن نشان از معجزه قرآن کریم و بیانگر این است که این کلام وحی الهی است نه گفتار بشری.

سؤال: آیا قرآن به کرویت زمین اشاره کرده است؟

اعتقاد به مسطح بودن زمین از زمان های دور در میان مردم حاکم بوده و به نظر اکثر حکمای فارس و یونان، محیط استوایی و قطبی زمین با هم مساوی است. این عقیده در مغرب زمین مقارن با تاریخ کشف آمریکا (۱۴۹۲م) پیدا شد. حتی نیوتن (۱۷۶۷م) زمین را شبیه کره خواند یعنی؛ کرویت آن حقیقی و تمام نمی دانست. ()

«مشرق» از شَرَق (بروزن قمر) و شُرُوق، به معنی طلوع آفتاب است و اصل آن به معنی روشن شدن می باشد؛ شرق، اسم مکان و به معنی محل طلوع می باشد.

مغرب از غرب، به معنی دور شدن است و مغرب محل غروب و دور شدن می باشد.

غروب آفتاب عبارت است از دور شدن و پنهان شدن آفتاب از نظرها. ()

در قرآن مجید گاهی تعبیر (مشرق و مغرب) به صورت مفرد آمده است مانند: (و لله

المشرق و المغرب) ()؛ «مشرق و مغرب از آن خداست.»

و گاهی به صورت تشبیه آمده است: مانند: (رب المشرقین و رب المغربین) () ؛ «پروردگار

دو مشرق و پروردگار دو مغرب.»

و گاهی به صورت جمع آمده است، مانند: (فلا اقسام برب المشارق و المغرب) () ؛

«سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها.»

هر یک از این ها اشاره به نکته ای است و آن این که خورشید، هر روز از نقطه تازه ای

طلوع و در نقطه تازه ای غروب می کند، بنابراین به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم. از

سوی دیگر، در میان همه مشرق ها و مغرب ها، دو مشرق و مغرب ممتاز است که یکی در آغاز

تابستان، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی و یکی در آغاز زمستان یعنی حداقل پایین

آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار رأس سرطان و از دیگری تعبیر به

مدار رأس جدی می کنند). ()

این آیات در عین این که بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می کنند، بر کروی بودن زمین نیز اشاره دارند، زیرا اگر زمین کروی باشد طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین مستلزم این خواهد بود که از جزء دیگر آن غروب بکند و در این صورت تعدد مشرق ها بدون هیچ گونه تکلف و زحمت، روشن و واضح می گردد. ولی در غیر کروی بودن زمین، تعدد مشرق ها و مغرب ها که از آیه استفاده می گردد قابل درک و فهم نمی باشد. () زیرا جسم مسطح بیش از یک شرق و غرب ندارد. فقط جسم کروی است که هر نقطه آن مشرق یک طرف و مغرب طرف دیگر است، و هر قسمتی که در مقابل آفتاب واقع شود، شرق آفتاب از آن جاست، در صورتی که در جای دیگر غروب کرده است. همچنین اختلاف افق ها دلالت بر کروی بودن زمین می کند و آن را مشارق و مغارب متعددی است. () چنان که از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «خورشید سی صد و شصت مشرق و سی صد و شصت مغرب دارد، از آن نقطه ای که امروز طلوع کرد دیگر طلوع نمی کند تا سال بعد در همان روز». ()

از احادیث و خطبه ها و دعاهایی که از پیشوایان دینی ما نقل شده است، این مطالب به روشنی استفاده می گردد، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«در یکی از سفرها مردی با من همسفر گردید، او همیشه نماز مغرب را پس از تاریکی شب و نماز صبح را قبل از طلوع صبح و در تاریکی آخر شب می خواند؛ ولی من بر خلاف او رفتار می کردم و نماز مغرب را در موقع غروب و نماز صبح را در موقع فجر به جا می آوردم. او به من گفت: تو نیز به مانند من رفتار کن، زیرا آفتاب پیش از آن که از افق سر بزند بر دیگران طلوع کرده است و آن گاه که از ما غروب می کند، هنوز در پاره ای از افق ناپدید نگردیده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: من به وی گفتم که در طلوع و غروب آفتاب، هر قوم و ملتی باید از افق خود پیروی کنند و طبق آن وظایف و مراسم مذهبی خویش را انجام دهد نه طبق افق دیگران.»

در این روایت آن مرد به اختلاف و تعدد مشرق ها و مغرب ها که از کروی بودن زمین به وجود می آید اشاره می کند و امام صادق (علیه السلام) نیز در این باره گفتار وی را صدیق می نماید، سپس حکم مسأله را بیان نموده و او را به اشتباهش متوجه می سازد. ()

تعبیر (فلا اقسام رب المشارق و المغارب)، ممکن است به مشرق ها و مغرب های مختلف مکانی اشاره داشته باشد؛ چرا که کروی بودن زمین سبب می شود که به تعداد مناطق روی آن، مشرق و مغرب وجود داشته باشد؛ یا اشاره به مشرق ها و مغرب های زمانی باشد، زیرا می دانیم که حرکت

زمین به دور آفتاب سبب می شود که هرگز دو روز پشت سر هم خورشید از یک نقطه طلوع و غروب نکند.

این تفاوت مشرق ها و مغرب ها که با نظم بسیار دقیق و حساب شده ای انجام می گیرد، از یک سو سبب پیدایش فصول چهارگانه سال با آن همه برکات می شود و از سوی دیگر، باعث تعدیل حرارت و برودت و رطوبت در سطح زمین می گردد؛ همچنین زندگی انسان ها و حیوانات و گیاهان را تنظیم می کند، که هر یک از این ها آیاتی از آیات خدا و نشانه ای از نشانه های اوست. ()

سؤال: آیا قرآن به پدیده های جوئی مانند، باد و طوفان پرداخته است؟
کلمه باد (= ریح) در قرآن حدود بیست بار، گاهی به صورت مفرد (ریح) و گاهی به صورت جمع (ریاح) آمده، مجموع این آیات، (علاوه بر مسئله هدایتی که وظیفه ای اصلی قرآن است، و اینکه باد و ... از آیات و نشانه های الهی و رحمت او است) () به نکات علمی بسیاری، درباره ی باد اشاره دارد، که در چند بخش بیان می شود.

الف: فوائد باد:

اولین نکته علمی که قرآن بدان اشاره نموده، بیان فوائد باد است، آنهم در دوره ای که خیلی از مردم، و یا تمامی آن ها به این فوائد و آثار توجه نداشتند، قرآن آن ها را یادآوری نموده است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

۱. درختان را تلقیح و گرده های نر را بر قسمت های ماده گیاه می پاشد. و بذر گیاهان را در همه جا می گستراند، همچون یک باغبان و کشاورز سراسر کره زمین را بذر افشانی می کند. ()
۲. ابرها را از صفحه ی اقیانوس ها حرکت داده و به سرزمین های خشک می کشاند. ()
«او کسی است که بادهای را بشارت گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده ای نازل کردیم.» ()

۳. هوای مناطق قطبی را به منطقه ای استواء و هوای استوایی را به مناطق سرد منتقل می سازد و نقش تعیین کننده ای در تعدیل حرارت کره ی زمین دارد. ()

۴. باد آب دریاها را متلاطم و موج می سازد و زیوروی می کند () و از این طریق به آنها هوا می دهد که اگر راکد شوند می گندند و به همین دلیل درختان و گیاهان و همه ی موجودات زنده از وزش باد بهره می گیرند.

ب: انواع بادهای

در ده آیه از قرآن کریم، () کلمه ی باد به صورت جمع «ریاح» به کار رفته، که نشان دهنده ی اقسام بادهای می باشد،

۱. بادهای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی، به قول یکی از مفسرین تعبیر «ریاح» در آیه ۴۸ فرقان ()، شاید اشاره به انواع مختلف بادهای که بعضی شمالی، و بعضی جنوبی، بعضی از شرق به غرب، و بعضی از غرب به شرق می‌وزد و طبعاً سبب گسترش بادهای در کل مناطق زمین می‌شود. (که امروزه این بادهای به «آلیزه» و «کنش آلیزه» معروفند.)

۲. بادهای بشارت دهنده ()، بشارت باران، و بشارت های فراوان دیگر که به برخی اشاره می‌شود: بادهای عفونت‌ها را در فضا بزرگ مستهلک کرده و هوا را تصفیه می‌کنند، بادهای از فشار حرارت خورشید، روی برگ‌ها و گیاهان می‌کاهند و جلوی آفتاب سوختگی را می‌گیرند، بادهای اکسیژن تولید شده به وسیله برگ‌های درختان را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورند، و گاز کربن تولید شده به وسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می‌برند، بادهایی که گیاهان را تلقیح می‌کنند، بادهایی که بذرها را حرکت می‌دهند، بادهایی که کشتی‌ها، آسیاب‌ها را حرکت می‌دهند ... و به این اشاره دارد.

قرآن در آیات عدیده‌ای از جمله آنجا که می‌فرماید: «از آیات (عظمت و قدرت) خدا این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می‌فرستد تا شما را از رحمتش بچشانند، و کشتی‌ها را به فرمانش حرکت می‌کنند و از فضل او بهره‌گیرید شاید شکرگزاری کنید.» ()

۳. بادهای عذاب‌کننده ()، برای لشکریان باطل و قوم طغیان‌گر.

۴. بادهای یاری‌کننده‌ی لشکریان حق، «ما بادهای و طوفان سختی بر آنان (دشمنان)

فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید.» ()

یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «آیاتی که نامی از باد و باران و کیفیات مربوطه به میان آورده است، تعبیر و تراوش‌ها، انطباق عجیب و دقیق با اکتشافات هواشناسی و با معلومات و نظریات علمی دارد، این نشان می‌دهد که فرستنده‌ی قرآن و نازل‌کننده‌ی آن همان فرستنده‌ی باد و باران است، البته قرآن نخواستار است، اصول و قوانین فیزیک تدوین نماید، یا هواشناسی، به ما تعلیم دهد، خیر. می‌خواهیم بگوییم طوری حرف زده است که در هیچ نوشته و گفته بشری تا قبل از قرن اخیر که سخن از باد و باران رفته نظیر آن ادا نشده است.» ()

اما در مورد طوفان (ظاهراً مراد از طوفان، باد است. به قرینه لفظ باد، نه طوفان دریا) در

چهار آیه از قرآن به لفظ (عاصف، یا عصف و ...) به کار رفته است گاهی نقش متلاطم کردن دریاها و دادن هوا را به آن‌ها عهده دارد، گاهی باعث راندن کشتی و گاهی در اختیار بعضی پیامبران، برای انجام کارهای مهم بوده است. ()

در این جا به دو آیه در مورد نقش طوفان اشاره می‌شود:

۱. « و آن ها که همچون تند باد حرکت می کنند.» () طبق بعضی تفسیرها، آیه فوق، و آیات بعد آن اشاره به «بادها و طوفان ها» است که نقش مؤثری در بسیاری از مسائل جهان طبیعت دارند، بنابراین مفهوم آیات چنین می شود: سوگند به طوفان هایی که شدیداً حرکت می کنند، و قسم به آن ها که ابرها را می گستراند و قطرات حیات بخش زندگی را از لابلای آن ها روانه سرزمین خشک می کنند و قسم به این بادها که با این برنامه انسان ها را به یاد خدا می اندازند. ()

۲. «او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا این که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آن ها را (به سوی مقصد) حرکت می دهد و خوشحال می شوند، ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آن ها می وزد و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود.» () در آیه فوق علاوه بر فوائد طوفان از نظر مادی و علمی به جنبه هدایتی آن هم اشاره دارد که انسان را به یاد خدا می اندازد نتیجه این شد که با این که قرآن کتاب هدایت است نه کتاب علمی، در آیات عدیده ای به مسئله باد و طوفان اشارات اجمالی دارد.

سؤال: عرش و کرسی که در قرآن بیان شده به چه معناست؟

برای روشن شدن پاسخ، لازم است به چند نکته اشاره شود:

۱- معنای عرش و کرسی: «کرسی» از نظر لغت، از کرس (بر وزن ارث) گرفته شده، که به معنای اصل و اساس است و گاهی نیز به هر چیزی که به هم پیوسته و ترکیب شده، گفته می شود. و به همین جهت به تخت های کوتاه «کرسی» می گویند، ولی در عرف اسم است برای چیزی که بر آن می نشینند (صندلی) () و نقطه ی مقابل آن (عرش) است که به معنای «چیز مسقف» و یا خود «سقف» و یا تخت پایه بلند می آید و به صندلی سلطان اعتباراً عرش می گویند. ()

۲- کرسی و عرش در قرآن: کلمه ی کرسی نسبت به خداوند یکبار و کلمه ی عرش نسبت به خداوند ۲۳ بار در قرآن به کار رفته است. واژه «کرسی» در سوره ی بقره آمده: (وسع کرسیه السموات و الارض) «کرسی (حکومت) او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته است.» () و آیه الكرسی از همین کلمه گرفته شده است. و عرش در آیات متعددی آمده است، از جمله (الرحمان علی العرش استوی) () «خدای رحمان که بر عرش استیلاء یافته است.» بنابراین می توان گفت:

الف. کرسی یعنی منطقه ی قلمروی حکومت: خداوند بر همه ی آسمان ها و زمین حکومت می کند و منطقه ی نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه ی عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشان است، در این صورت عرش به معنای عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود.

ب. احاطه علم خداوند به جمیع آسمان ها و زمین: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «منظور از «وسع کرسیه السموات و الارض» علم خداوند است. و مراد از عرش، علمی است، که احدی از انبیاء و امامان از آن اطلاع ندارند ولی علم، آن است که انبیاء و رسولان الهی و امامان از آن اطلاع دارند.» ()

ج. موجودی وسیع تر از تمام آسمان ها و زمین: این موجود، از هر سو آن ها را احاطه کرده است و به این ترتیب معنای آیه چنین می شود، کرسی خداوند همه ی آسمان ها و زمین را در بر گرفته است. چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الکرسی محیط بالسموات و الارض و ما بینهما وما تحت الثری» کرسی احاطه بر زمین و آسمان و آنچه مابین آن ها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد» () و در روایت دیگر فرمود: «آسمان ها و زمین در برابر کرسی، همچون حلقه انگشتری است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط بیابان» () در روایت دیگر فرمود: «همه چیز در کرسی است» () و فرمود همه آسمان ها و زمین و مخلوقات در داخل کرسی است که چهار ملک با اجازه خداوند آن را حمل می کند.» () معنای اول و دوم روشن است ولی معنای سوم چیزی است که بشر هنوز بر آن دسترسی پیدا نکرده است و دلیلی بر نفی آن هم نداریم، و تفسیرهای سه گانه با هم تنافی ندارد ؛ چون اشکالی ندارد کرسی اشاره به نفوذ مطلقه و قدرت پروردگار در آسمان ها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است. () در توحید صدوق آمده است که، عرش دو باب، و دو در از درهای غیب الهی می باشند منتهی کرسی باب ظاهر آن و عرش درب داخلی آن است که در آن علم کیف و کون وجود دارد. لذا علم عرش، پنهانی تر از کرسی است. ()

در نتیجه می توان فرق عرش و کرسی را در چند جمله خلاصه کرد.

۱. کرسی اگر مرکز قدرت باشد در درون عرش قرار دارد، پس عرش وسیع تر است.
 ۲. کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم ؛ از زمین و ستارگان و کهکشان است ولی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت است.
 ۳. کرسی آن علمی است که انبیاء و رسولان و حجج الهی از آن اطلاع دارند، ولی عرش آن علمی است که انبیاء و رسولان و امامان از آن خبر ندارند.
 ۴. کرسی باب و درب ظاهری عالم غیب، و عرش درب داخلی آن می باشد.
- سؤال: شرق و غرب در قرآن به چه معناست؟ آیا در قرآن از جهات چهارگانه نامبرده شده است؟ در قرآن کریم، در مناسبت های مختلف به واژه «مشرق» و «مغرب» به صورت مفرد، تشبیه و جمع اشاره شده است که به معنای جهت جغرافیایی آمده است، از جمله:

۱. مشرق و مغرب به معنای جهت جغرافیایی (شرق و غرب) و چنان که قرآن کریم می فرماید: (ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم) () «مشرق و مغرب از آن خداست و به هر طرف رو کنید، خدا آنجاست، خداوند بی نیاز و داناست» از آیه مذکور بر می آید که خداوند در همه جهات حاضر و ناظر است و موجودی مادی نیست که متعلق به یک جهت ویژه، باشد او در تمام جهات وجود دارد. () و منظور از مشرق و مغرب جهات شش گانه است و خداوند متعال در همه جا و در تمام جهات وجود دارد و تمام جهات هستی در تسلط قدرت اوست.

یا در آیه ۱۴۲، سوره ی بقره، مجدداً مشرق و مغرب به معنای جهات شش گانه آمده است. همچنین در سوره های و آیات: بقره، ۱۷۷، و ۲۵۸؛ شعرا، ۲۸، معراج، ۴۰، صافات، ۵، زمر، ۹، الرحمن، ۱۷. ()

در آیات مذکور گاهی تعبیر به مشرق و مغرب به صورت مفرد شده و گاهی تعبیر به «مشرقین» و «مغربین» آمده است.

۲. گاهی منظور طرف یا اطراف خاص طلوع یا غروب خورشید می باشد، چنان که در آیه ۲۵۸، سوره ی بقره، داستان و احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر ضد نمرودیان به طلوع (مشرق) و غروب (مغرب) اشاره شده است. ()

۳. جهات چهارگانه شرق و غرب و جهات بین آن دو است که شامل جنوب و شمال می شود چنان که خداوند متعال می فرماید: (قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کتتم تعلمون) () (موسی) گفت: «او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است، می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید.»

۴. گاهی نیز کلمه «مشرق» و «مغرب» به بعد کروی بودن زمین اشاره می کرد. از آنجا که در هر دو نیم کره، یک مشرق و یک مغرب وجود دارد، پس در نتیجه در کره ی زمین دو مشرق و دو مغرب وجود دارد، چنان که قرآن کریم می فرماید: (رب المشرقین و رب المغربین) ()

۵. گاهی نیز «مشرق» و «مغرب» در قرآن کریم، اشاره به بخش های متعدد طلوع و غروب دارد چنان که خداوند متعال می فرماید: (واورثنا القوم الذین کانوا یضعفون مشارق الارض و مغاربها التی برکنا فیها...) () «و مشرق ها و مغرب های پر برکت زمین را به آن قوم تضعیف شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم ...»

توضیح آنکه زمین های پهناور به خاطر خاصیت کروی بودن زمین در افق ها، مشرق ها و مغرب ها اختلاف دارند. ()

همچنین در قرآن کریم به جهات دیگر نیز اشاره شده است مانند: جهت فوق و تحت ؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: (من فوقهم و من تحت ارجلهم...) () «از آسمان و زمین روزی خواهند خورد...». علاوه بر موارد فوق، قرآن به جهات جلو و عقب نیز اشاره کرده است، مانند: (و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً...) () «و ما فرا روی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهادیم...»

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که در قرآن کریم از جهات شش گانه به طور مستقیم یا کنایه، سخن آمده است. ()

سؤال: از دیدگاه قرآن، جهان چگونه پایان می پذیرد؟

با بررسی در آیات قرآن، در می یابیم که قرآن قیامت را پایان جهان معرفی می کند و از حوادثی سخن می گوید که در آستانه قیامت ایجاد می شود. مفسران و صاحب نظران آیات الهی را در مورد پایان جهان به چند دسته تقسیم نمودند:

الف: آیاتی که اشاره به مرگ خورشید و ستارگان دارد

(و سخرّ الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی) () «و خورشید و ماه را رام گردانیدیم هر کدام را برای مدّتی معین به سیر خود ادامه می دهند.»

(اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت) () «آنگاه که خورشید به تاریکی گراید و آنگاه که ستارگان خاموش شوند.»

ب: آیاتی که به شکافتن ماه اشاره دارد

(اقتربت الساعة و انشق القمر) () «قیامت نزدیک می شود و ماه شکافته می شود.»

ج: آیاتی که اشاره به در هم ریختن نظام فعلی آسمان و ستارگان دارد

(اذا السماء انفطرت و اذا الكواكب انتثرت) () «آنگاه که آسمان شکافته می شود و آنگاه که ستارگان فرو ریخته و از هم پاشیده شوند.»

(و جمع الشمس و القمر) () «و آفتاب و ماه بهم گرد آیند.»

د: آیاتی که اشاره به زلزله های عظیم در زمین دارد

(ان زلزلة الساعة شی عظیم) () «که زلزله رستاخیز مطلب مهمی است»

ه: آیاتی که اشاره به فروپاشی کوهها دارد

(و تكون الجبال کالعهن المنفوش) () «و (روزی که) کوهها مانند پشم زده شده، رنگین شود»

و: آیاتی که اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها دارد

(و اذا البحار سجّرت) () «و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شود»

(فارتقب یوم تأتي السماء بدخان مبين) () «منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد.»

مفسران در تحلیل و تجزیه آیات فوق، و انطباق با یافته های کیهان شناسی به مسئله پایان جهان هستی اشاره کرده اند. برای مثال آیه: (اذا الشمس كورت و اذا النجوم النكدت) () «و آنگاه که خورشید به تاریکی گراید و آنگاه گه ستارگان خاموش شوند» این آیه را دلیل بر انتها و پایان داشتن جهان و از هم پاشیده شدن آن می دانند.

«کورت» از ماده «تکویر» در اصل به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است و این واژه به معنای تاریک شدن و افکندن نیز آمده است () و ظاهراً این دو معنی در مورد خورشید لازم و ملزوم یکدیگر است به این ترتیب که خورشید تدریجاً لاغر و جمع و جور می شود و رو به تاریکی و بی فروغی می گذارد.

«انکدرت» از ماده «انکدار» به معنی تیرگی و تاریکی یا سقوط و پراکندگی است () دانشمندان امروز معتقدند که انرژی خورشید از احتراق هسته ای بدست می آید و هر شبانه روز، سیصد و پنجاه هزار میلیون تن از وزن این کره کاسته می شود () و همین امر سبب می گردد که تدریجاً لاغر و کم نور شود و این همان جمع شدن و کم نور شدن یعنی دو مفهومی است که در ماده تکویر طبق گفته ارباب لغت وجود دارد. ()

آیه (و اذا البحار فجرت) () و آیه (و اذا البحار سجرت) () «در آن هنگام دریاها بر افروخته شود.» در مورد انفجار و بر افروخته شدن دریاها سه احتمال وجود دارد: اول. آب، از دو عنصر اکسیژن و نیدروژن تشکیل شده که هر دو شدیداً قابل احتراق است. اگر عواملی سبب تجزیه آب ها شود دریاها مبدل به کوره های عظیمی از آتش سوزان خواهد شد و یک جرعه کوچک کافی است که عالمی از آتش ایجاد شود.

دوم. زلزله های شدید آستانه رستاخیز، سبب شکافتن زمین ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می شوند.

سوم: اینکه متلاشی شدن کوهها و ریخته شدن غبار آنها به دریاها و یا فرود سنگ های آسمانی در آنها موجب می شود تا دریاها پر شود و آب سراسر خشکی را فرا گیرد. () برخی نویسندگان در مورد شکافته شدن ماه «انشق القمر» گفته اند:

مطلبی که دانشمندان ستاره شناس که اخیراً بدان دست یافته اند این است که می گویند: روزی بیاید که ماه به دو قسمت یا بیشتر تقسیم گردد و این قسمت ها نیز به نوبه خود به طور هول انگیزی منفجر و هزار بار تکه پاره شوند.

«سر جیمس» ستاره شناس اروپایی می گوید: «در آینده ماه به قدری رفته رفته به زمین که به بی نهایت درجه نزدیکی می رسد. در این موقع که زمین در معرض خط استوا قرار گرفته است تقدیر الهی که در برهم ریختن ماه و از هم پاشیدن آن تعلق گرفته به مرحله اجرا گذاشته می شود.» (ری ویلارد) می نویسد: از آنجا که همه ستارگان در واقع مولودهای جوش هسته ای هستند سرانجام روزی سوختشان به پایان می رسد و انبساط می یابند و انبوهی از گازهای درخشان پوسته ستاره به صورت خیال انگیزی در فضا رها می شوند که به نام «سحابیهای ستاره نما خوانده می شوند. ستاره‌های بسیار پرحجم با یک انفجار به حیات خود پایان می دهند.» (نتیجه ی سخن اینکه، طبق دیدگاه قرآن و علوم بشری، روزی جهان به پایان خواهد رسید و تمام کهکشان ها و آسمان و زمین از هم پاشیده می شوند.

فصل دوم:

موجودات زنده در قرآن

سؤال: از دیدگاه قرآن، منشأ خلقت موجودات زنده در زمین چگونه است و آیا با نظریه ی داورین سازگار است؟

با وجود رشد بشر در عرصه صنعت و فرهنگ و علوم و غیره، هنوز گذشته تاریک و مبهم خود را نتوانسته به روشنایی تبدیل نماید و با فرضیه ها و تئوری های ظنی و حدسی درباره گذشته خود و حیات در روی زمین، تفکر بشر را ارضا می کند.

ب. منظور، پیدایش نخستین موجود است. زیرا طبق بعضی روایات اسلامی اولین موجودی که خدا آفرید، آب است و انسان ها را بعد از آن آفرید. و هم طبق فرضیه های علمی جدید، نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده است.

ج. مقصود این است که در حال حاضر آب، ماده اصلی موجودات زنده را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زنده ای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد).

علامه طباطبایی (قدس سره) نیز قائل هستند که اشیاء زنده از آب خلق شده اند و پس ماده حیات را آب می دانند).

دکتر موریس بوکایی درباره «همه چیز از آب خلق شده اند» می نویسد: «عبارت مزبور می تواند این معنا را دهد که هر چیز زنده از آب به عنوان ماده اصلی ساخته شده است و یا اینکه هر چیز زنده اصلش آب است. هر دو معنای ممکن، کاملاً با داده های علمی موافقت دقیقاً نیز چنین است که زندگی منشأ آبی داشته و آب اولین تشکیل دهنده ی هر سلول زنده است، سپس به دو معنای «ماء» یعنی آب و مایع اشاره می کند و سپس به قول سوم در آیات مورد نظر (نطفه حیوان) تاکید و اضافه می نماید که هر سه تفسیر با داده های علمی جدید منطبق است و هیچ یک از اساطیری که در زمان (نزول قرآن) درباره منشأ حیات شیوع فراوان داشت در متن قرآن جایی ندارد».

نتیجه ی سخن اینکه، اولاً: تفاسیر احتمالی از این آیات فوق از قبیل آب به معنی منی، آب به معنی مواد اصلی موجودات زنده، آب مبدأ پیدایش موجودات زنده، مایع آب گونه ای که خلقت جهان از آن آغاز شده است، هر کدام با یافته های بشر و نظریه قطعی علوم تجربی مطابقت داشته باشد، نشان از اعجاز گویی اشارات علمی قرآن است.

ثانیاً: تفسیر احتمالی از این آیه که آب مبدأ پیدایش موجودات زنده است، با ظاهر دو آیه (انبیاء، ۳۰ - نور، ۴۵) سازگار است و با یافته های علمی و تئوری تحول انواع (که در آینده بحث آن خواهد آمد) مطابقت دارد اما نمی توان این احتمالات را به صورت قطعی به آیات قرآن تحمیل و تفسیر نمود.

تئوری تحول و تکامل

با بررسی در آیات به این نتیجه رسیدیم که مبدأ پیدایش حیات در کره زمین، آب است (و چهار احتمال بر این آیه ذکر کردیم) آن چه مهم است این است که آیا موجودات و حیوانات و

حتی انسان به طور ناگهانی و دفعی به وجود آمدند یا اینکه به صورت تدریجی و تکاملی پا به عرصه وجود گذاشتند؟ دو فرضیه در میان دانشمندان درباره مبدأ پیدایش موجودات وجود دارد: الف. فرضیه ثبوت انواع یا «فیکسیسم» ():

طرفداران این گروه معتقدند انواع جانداران هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند و هیچ نوع به نوع دیگر تبدیل نیافته است. و طبعاً انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است. طرفداران این فرضیه، ادیان و پیروان ادیان الهی، فلاسفه و حکما (قائل هستند اولین انسان، حضرت آدم بوده و از خاک خلق شده است)، و بعضی از دانشمندان علوم تجربی می باشند.

ب. فرضیه تکامل انواع یا «ترانسفورمیسم» ():

نظریه تحول سابقه ی دیرینه دارد و در زمان های طولانی گذشته موردی بی مهری اندیشمندان قرار داشت. اما در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دانشمند مشهور فرانسوی به نام «کوویه» () فرضیه آفرینش را مطرح کرد، و بعدها نظریه لامارک آمریکایی (۱۷۴۴-۱۸۲۹ م) و چارلز داروین زیست شناس انگلیسی (۱۸۰۹-۱۸۸۲ م) تنور بحث تئوری تکامل را داغ تر نموده است.

ما در این جا به طور اختصار دیدگاه های طرفداران تکامل انواع و اندیشمندان اسلامی را ذکر می نماییم.

خلاصه فرضیه تکامل توسط لامارک () و چارلز داروین () مطرح شده، این است که، انواع موجودات زنده در آغاز به شکل کنونی نبودند بلکه در آغاز، موجودات تک سلولی درآب اقیانوس ها و از لابلاهی لجن های اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند. یعنی موجودات بی جان در شرایط خاص قرار گرفتند که از آن ها نخستین سلول های زنده پیدا شد. این موجودات ذره بینی زنده تدریجاً تکامل یافتند و از نوعی به نوع دیگر تغییر شکل دادند. از دریاها به صحراها و از آن به هوا منتقل شدند و انواع گیاهان آبی و زمینی و پرندگان و موجودات بوجود آمدند و کاملترین حلقه این تکامل انسان هایی که از موجودات شبیه به میمون های انسان نما، ظاهر گشتند.

اصول فرضیه داروین:

داروین با در هم آمیختن تجربه ی حسی و نظریه پردازی عقلی، اصول ذیل را ارائه کرد:

۱. سازش با محیط قابل تغییر؛ با مطالعه ای که روی موجودات انجام گرفته به این نتیجه رسیدیم که جانوران در جایی که قرار می گیرند با محیط سازش پیدا می کنند و تغییراتی در اعضای جدید پیدا می شود و به صورت وراثت به نسل های بعدی منتقل می شود. (داروین این نظریه را از لامارک به عاریه گرفت.)

۲. تنازع بقاء: به طور کلی، تعداد موجودات زنده از میزان آن‌هایی که می‌توانند به حد تولید برسند، بیش‌تر است، اگر آن‌ها آزادانه رها شوند و تولید مثل نمایند؛ کره زمین گنجایش یک نوع از آن جانداران را ندارد. لذا بر اساس تنازع بقاء جانداران نیرومند به حیات خود ادامه می‌دهند و دیگران مستهلک و از بین می‌روند. این قانون در گیاهان و بذر افشانی آن‌ها نیز قابل انطباق است.

۳. وراثت: هنگامی که تغییرات شرایط محیطی و زیستی، در موجودات دارای حیات و جان دار تغییراتی پدید آورد، اگر آن عامل در عملکرد خود مبادرت ورزید اثرات کوچک روی هم جمع شده و نسل به نسل تقویت و تحکیم می‌یابند و موجب پیدایش انواع جدید می‌گردند. برای پرهیز از اطاعه کلام، از توضیح اصول و ارکان دیگر فرضیه تکامل مانند: انتخاب اصلح یا بقای انبسط، تغییرات تصادفی، اصل استعمال و عدم استعمال، و... خودداری می‌شود. و برای تحقیق بیشتر از کتاب‌های معتبر (استفاده نمایید).

ادله عقلی و نقلی طرفداران نظریه تکامل:

طرفداران تئوری تحول انواع یا تکامل، اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان از طریق عقلی و تجربی و نقلی به اثبات این نظریه پرداخته‌اند. ما نیز به طور مختصر ادله آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. دیرین‌شناسی: مطالعه دیرین‌شناسان بر روی فسیل‌ها نشان می‌دهد که موجودات زنده از صورت‌های ساده‌تر به صورت‌های کامل‌تر تغییر شکل داده‌اند.

۲. تشریح مقایسه‌ای: قراین نشان می‌دهد که هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده‌اند و مورد مقایسه قرار دادند؛ دارای مشابهت‌های زیادی هستند، این نشان از این است که تمام حیوانات از یک اصل و ریشه اخذ شده‌اند.

۳. جنین‌شناسی: آزمایشات بر روی جنین‌ها نشان می‌دهد که جنین‌ها قبل از تکامل، در رحم مادر یا در درون تخم، بسیار با هم مشابهت دارند، این نشان می‌دهد که همه از یک اصل و ریشه منشأ می‌گیرند.

نقد و بررسی:

اولاً: هر سه ادله فوق‌ظنی است، نه یقینی. به علت اینکه اثبات فرضیه تکامل یا از طریق عقل است یا از طریق آزمایش، حس و تجربه. اما دلایل عقلی و فلسفی را به این مسائل راهی نیست و از سوی دیگر دست تجربه و آزمایش از مسائلی که ریشه‌های آن در میلیون‌ها سال قبل نهفته است؛ کوتاه است. در نتیجه نمی‌توان با این سه دلیل یک فرضیه را تبدیل به یک قانون

نمود. ()

ثانیاً: اگر مسئله تبدل انواع یک قانون کلی است. پس چرا برخی از جان داران به نوع دیگری بدل شدند و برخی دیگر در همان سرزمین به جای خود باقی ماندند؟ مانند برخی از میمون ها به انسان تبدیل شدند ولی برخی دیگر نشدند؟

ثالثاً: درباره قانون وراثت که مطرح شده این نکته را دانشمندان جنین شناسی به دست آورده اند که تنها تغییرات موجود در سلول های جنسی قابل انتقال به نسل های بعدی است نه صفات اکتسابی.

رابعاً: اصول و ارکان نظریه داروین از تفسیر حقایقی مانند: غرایز، الهام، عقل و مانند این ها عاجز است گرچه خود به توانایی نظریه اش در این زمینه اصرار می ورزد. خامساً: طرفداران نظریه تکامل، تا کنون نتوانسته اند آخرین حلقه حد فاصل میان حیوان و انسان را بشناسند، تا این زنجیره ی تکامل به کمال خود دست یابد. (آیات قرآن:

برخی از دانشمندان مسلمان نیز همراه با نظریه داروین، برخی از آیات را برای اثبات آن نظریه استدلال نموده اند. آن آیات به چند دسته تقسیم می شوند:

الف. آیاتی که خلقت همه چیز را آب می داند:

۱. (و جعلنا من الماء کل شیء حی) () «و هر چیز زنده را از آب به وجود آوردیم.» استاد مشکینی از آیه فوق استنباط می کند که آفرینش همه موجودات حتی انسان از آب است و اضافه می نماید که در اینجا قسمتی از عقاید قائلین به تکامل اثبات می شود. () و سید قطب نیز در کتاب فی ظلال القرآن، آیه فوق را اثبات نظریه تحول انواع می داند. ()

۲. (و الله خلق کل دابة من ماء فمهنم من یمشی علی بطنه و منهنم من یمشی علی رجلین و منهنم من یمشی علی اربع یمشی علی اربع یمشی) () «و خداوند تمام جنبندگان را از آب آفرید، پس برخی از آن ها را بر روی شکم خود (خزندگان) و برخی بر دو پا و برخی از آن ها بر چهار پای خود راه می روند. خداوند هر آن چه بخواهد می آفریند.» برخی صاحب نظران معاصر از چهار مرحله آیه فوق، مراحل پیدایش موجودات در کره زمین را استفاده نموده اند و تفسیر «آب» را به نطفه جنس نر خلاف ظاهر می دانند و منشأ پیدایش موجود زنده را «آب مخلوط با خاک» می دانند و معتقدند: مقدم داشتن حیوانات (من یمشی علی بطنه) (خزندگان) شاید به این علت باشد معروفترین این نوع جانداران خزندگان آبی هستند که نخستین موجودات زنده از لحاظ زمان آفرینش می باشند و حیوانات خزنده خشکی بعد از آن ها پدید آمدند و بعد از آن ها انسان و پرندگان و برخی انواع میمون ها هستند. ()

۳. آفرینش انسان از آب:

(و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً) () «و او خداوندی است که از آب بشری آفرید و او را اصل نژاد و مایه تولید نسل انسان گردانید.»
(بدء خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين) () «و او آفرینش انسان را از گل (آب و خاک) آغاز کرد، سپس خلقت نسل او را بر اساس آن چه از آب بی قدر جدا می شود، قرار داد.»
آیات فوق بیان گر آن است که انسان قبل از پیدا کردن شکل انسان، آب و خاک بوده است و بعضی ها آب را مواد اصلی بدن که ۷۰٪ می باشد، می دانند و برخی دیگر به نطفه منی تفسیر می کنند. ()

ب. آیاتی که به سه مرحله خلقت اشاره دارد:

(و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم) () همانا ما شما را آفریدیم و سپس شکل دادیمتان و به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید.»
آقای مشکینی درباره آیه فوق می نویسد: از جمله بهترین آیات قابل استفاده برای اثبات این نظریه (تکامل) است. زیرا خداوند در این آیه بیان می کند که ابتداء او قبل از شکل دادن به انسان او را آفرید و بعد از مدت نامعلوم (به قرینه کلمه ثم) او را به شکل انسان فعلی در آورده است. سپس بعد از مدتها، فرشتگان را امر به سجود در برابر یکی از افراد نوع انسان کرده است. () و حضرت آیه الله مکارم، آیه فوق را بهترین دلیل برای طرفداران تکامل می داند. ()
ج. آیاتی که به مرحله اول آفرینش انسان اشاره دارد (ماده اولیه):

(هو الذی خلقکم من طين ثم قضی اجلا و اجل مسمى عندما) () «اوست که شما را از گل (آب و خاک) آفرید و سپس مهلتی مقرر کرد، و مهلت مقرر پیش اوست.» (انا خلقناکم من طين لآذب) () «ما شما را از گل چسبیده آفریدیم» (انی خالق بشراً من صلصال من حما مستون) () «من بشری از گل خشک که از لجن تیره رنگ ریخته شده است، می آفرینم.»
ظاهر آیات فوق پیدایش انسان اولیه را از آب و خاک می داند، و با نظریه تحول انواع داروین همخوانی دارد. ()

د. آیاتی که به مرحله دوم آفرینش یعنی، بعد از شکل گیری انسان و قبل از انتخاب آدم (علیه السلام) اشاره دارد:

(کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرين و منذرین و انزل معهم الکتاب با حق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه...) () «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند، پیامبران را به عنوان

بشارت و بیم دهنده فرستاد و همراه آن ها کتاب را براستی و حق فرود آورد، تا درباره آن چه انسان ها با هم اختلاف کرده اند، حکم کند.»

برخی ها از آیه فوق این طور استفاده نمودند که قبل از انتخاب حضرت آدم(علیه السلام) از میان انسان ها، انسان های در حال زیست و حیات بودند و همه امت واحدی را تشکیل می دادند و زندگی خود را بر اساس عقل و بدون مذهب می گذراندند و بعدها خداوند از میان آنها حضرت آدم(علیه السلام) را برگزید و زندگی بشر را با دین و پیامبر همراه ساخت. در نتیجه می توان گفت: آدم اولین انسان روی زمین نبوده است. ()

در مقابل گروهی دیگر حضرت آدم(علیه السلام) را نخستین انسان و پیامبر الهی (بدون کتاب و شریعت) معرفی می نمایند. ()

هـ آیاتی که به مرحله سوم یعنی، انتخاب آدم از بین انسان ها اشاره دارد:

(ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین) () «به درستی که

خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید.»

برخی ها در تلاشند از آیه فوق تئوری تحول انواع یا تکامل را به اثبات برسانند و قائل

هستند، آدم از میان جمعی که مثل او بودند و از پیش، با او می زیستند برگزیده شد و لذا بیان آن که نوع انسان از آدم پدید آمده است از نظر قرآن مبنا و اساسی ندارد. ()

در مقابل، صاحب نظران دیگر، این تفسیر را برای آیه مناسب ندانسته اند و انتخاب

حضرت آدم را از میان انسان های بعد یا از میان فرزندان خود تفسیر نمود.

حضرت آیه الله مکارم شیرازی می فرماید: هیچ گونه دلیلی در دست نیست که منظور از

عالمیان در اینجا انسان های معاصر آدم بوده باشند. بلکه ممکن است مجموع انسانیت در تمام طول

تاریخ بوده باشد، بنابراین لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر آدم. انسان های زیادی وجود

داشتند که آدم از میان آن ها برگزیده باشد. ()

استاد مصباح یزدی در همین زمینه می نویسد: می توان گفت: که انسانی را بر همه ی

انسان های که پس از او می آیند ترجیح دادم. و اگر تنزل کنیم و بپذیریم که لازم است در عصر

حضرت آدم انسان های دیگری نیز باشند، می توان فرزندان خود او بوده باشند. ()

دیدگاه ها و ادله های طرفداران نظریه تکامل و تحول انواع را از عقل و از آیات قرآن

برشمردیم و تا حد امکان نقد دیدگاه مخالف را بیان کردیم.

دوم: استدلال طرفداران ثبات انواع از آیات:

بعد از بررسی ادله طرفداران فرضیه تکامل، پیروان نظریه ثبات انواع نیز آیات زیادی را برای استدلال خود، بیان کردند و در اینجا به طور گذرا و خلاصه دیدگاه های آن ها را بررسی می نمایم:

الف: آیاتی که خلقت همه انسان ها را از یک نفس واحد می داند:

(هو الذی انشأکم من نفس واحده فمستقر و مستودع)()

«او خدائی است که همه شما را از یک تن در آرامشگاه و ودیعتگاهی بیافرید.»

منظور از «نفس واحده» یک واحد شخصی است و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم» پدر انسان های امروز معرفی کرده و تعبیر «بنی آدم» (فرزندان آدم) که در آیات فراوانی در قرآن یاد شده نیز اشاره به همین است (). لذا حضرت آدم نخستین انسان برگزیده روی زمین است و انسان های بعد از او، همه از نسل او هستند.

در مقابل برخی ها از این آیه فرضیه تکامل را اثبات کردند و قائل هستند که مراد از نفس واحده همان موجود زنده تک سلولی که تمام موجودات از آن به وجود آمده اند و با ترکیبات، فعل و انفعالات و تولید مثل، به صورت انواع مختلف جانداران و سرانجام به صورت انسان در آمده است. ()

ب. آیاتی که خلقت حضرت آدم را از خاک می داند:

(ان مثل عیسی کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون)()

«همانا مثل عیسی در پیش خداوند همانند مثل آدم است که خداوند از خاک آفریده و سپس به او گفت: موجود شو! پس شد.» (خلق الانسان من صلصال کفخار)() «خداوند، انسان را از گل خشک همانند سفال آفرید.»

طرفداران ثبات انواع از این آیه استفاده کرده اند که آیه بیان گر این است که حضرت آدم(علیه السلام) بدون واسطه از خاک آفریده شده است، نه از موجود قبلی و نه برگزیده از انسان های موجود آن زمان (). اما در مقابل، طرفداران تحول انواع از تشبیه در آیه ۵۹ سوره آل عمران استفاده کردند که همان حضرت عیسی با واسطه از خاک آفریده شد (یعنی خاک تبدیل به مواد غذایی و جسم انسان و نطفه و...) و به عبارت دیگر مراحل را طی نمود، تا اینکه متولد شد. مشبه به آن یعنی حضرت آدم(علیه السلام)، نیز مراحل را از آب و خاک گذراند تا اینکه به جانداران و حیوانات و بعد انسان ها و کاملترین آن حضرت آدم به وجود آمد (). هر چند در اینجا قریب به پنج تشبیه وجود دارد و منحصر در آن تشبیه نیست.

نظریات طرفداران ثبات انواع و استفاده آن ها از آیات قرآن را بیان کردیم و ظاهر آیات و تفسیر مفسران نظریه قطعی درباره ثبات انواع، مطرح نبوده است.

سوم: آیاتی که قابل انطباق با هر دو نظریه تکامل و ثبات انواع است:

۱. (خلق الانسان من نطفه فاذا هو خصيم مبين)()

«خداوند انسان ها را از نطفه بیافرید و آن گاه او به خصومت و دشمنی آشکار برخاست.»

۲. (اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم سواک رجلاً)()

«آیا به آن خدائی که تو را از خاک آفرید و سپس تو را به صورت مردی در آورد، کافر

شدی.»

۳. (الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صورۃ ما شاء رکبک)()

«آن خدائی که تو را بیافرید و تو را به صورت کامل آراسته است و بعد تو را به اعتدال

آورد و به هر صورت که خود خواست تو را ترکیب و شکل داد.»

۴. (خلق الانسان من علق)() «انسان را از علق یا خون بسته آفرید.»

از مجموع مطالب گذشته، می توان چند نکته مهم را نتیجه گرفت:

نکته اول: لازم است ما از این نکته غافل نشویم که هدف نزول قرآن هدایت معنوی و تربیت اخلاقی جامعه بشری است و با محوریت اخلاق، عقاید، احکام ناخدای کشتی هدایت و معنوی بشر می باشد تا انسان ها را بر سر منزل مقصود سوق دهد. قرآن در جایگاه حل مسائل علمی و تجربی نیست لذا در مسئله علمی آیه ای مستقلاً و مستقیماً مطرح نکرده است. بلکه از باب اینکه راه خداشناسی و تفکر در آیات الهی و جهان و کهکشان ها و... را تشویق و ترغیب نماید لذا آیات قرآن درباره مبدأ پیدایش حیات، به صورت گذرا و مبهم و اشاره ای مطلب را بیان کرده که موجب تفاسیر گوناگون و احتمالات مختلف شده است و نمی توان از آن در زمینه علوم تجربی به یک نتیجه قطعی رسید. مگر اینکه علوم تجربی در این باره به مسایل یقینی و قطعی برسد و در آن هنگام می توان آیات قرآن را با علوم تجربی تطبیق داد.

نکته دوم: یکی از شرایط مفسر در تفسیر قرآن، آگاهی مفسر از کل آیات قرآن است. به سبب این که بعضی از آیات قرآن مفسر بعضی دیگر هستند و همچنین در آیات قرآن مطلق و مقید و عام و خاص و ناسخ و منسوخ و متشابه و با محکم... وجود دارد، لذا با دیدن یک آیه که، تئوری تکامل سازگار است، یا با دیدن آیه که دیگر فرضیه اثبات انواع را می رساند ؛ نباید از آن نتیجه قطعی گرفت. در این گونه موارد لازم است به تمام جوانب قرآن، لغت، تاریخ، علوم تجربی و طبیعی نگریست.

نکته سوم: ما همانند کلیسا در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی در صدد آن نیستیم با چماق انکار و تکفیر در مقابل آن برخیزیم. تئوری که بیش از دو قرن در میان دانشمندان تجربی تحقیق می شود و بعضی ها آن را می پذیرند و برخی دیگر به شدت آن را مخالف تحقیقات زیست شناسی و وراثت و

تنازع بقاء می دانند و آن را به نقد می کشند و دانشمندان اسلام که منبع و مأخذ آنها قرآن و سنت است با احتیاط درباره تئوری سخن گفته اند: برای مثال: علامه طباطبایی در تفسیر المیزان خود معتقد است که ظاهر آیات قرآن نسل کنونی بشر را از حضرت آدم و حواء می داند و آدم را از خاک اما اضافه می کند که قرآن درباره چگونگی خلقت حضرت آدم و دفعی یا تدریجی بودن و... ساکت است.) ()

استاد مصباح یزدی در بحث تئوری تکامل، اشتقاق انسان فعلی از انسان نئاندرتال و مانند آن را در حد یک احتمال می پذیرد ولی آن را منافات با بعضی از ظواهر آیات می داند () و حضرت آیه الله مشکینی نیز صراحت آیات قرآن را در هر دو تئوری را رد می کند و قائل است که لازم است فهم مفسران را از کتاب های آسمانی جدا کرد (). در نتیجه مفسران معاصر قرآن (نه کسانی که با نام روشنفکری جدید به تفسیر قرآن می پردازند) به صورت یک احتمال این نظریه را قبول دارند. هر چند نقدها و اشکال های فراوانی به آن زده اند.

نکته چهارم: برخی از نویسندگان معتقدند که تئوری تحول انواع نوعی تضاد با خداشناسی دارد و خدا را از عرصه خلقت کنار گذاشته و به عبارت دیگر منکر خداوند شده اند. در پاسخ باید گفت: اولاً خود مبدع این نظریه در نامه ای به کلیسا و متفکران عالم ادعا کرده است: من در تحولات فکری خویش به انکار وجود خدا نرسیدم و آن چه در نظریات خودم به آن تکیه کردم ؛ تأثیر علل طبیعی برای ظهور انواع مختلف حیوانات است. ()

آیه الله جوادی آملی درباره تضاد تئوری تکامل با خداشناسی می فرماید:

امروزه بطلان این فرضیه با پیشرفت تحقیقات زیست شناسی و به خصوص ژنتیکی کاملاً مبرهن است. اما بر فرض عدم ابطال نیز نمی تواند نظریه ای مقابل و خلاف با قرآن تلقی کرد و نه از جنبه توحیدی و نه از حیث مباحث انسان شناسی.

از لحاظ بحث توحیدی مخالف قرآن کریم نیست ؛ زیرا بر اساس این نظریه ماده نخست و با تحرک خود، مرحله ای را گذرانده و تا انسان شدن، حرکت را ادامه داده است. لذا هر متحرکی عقلاً محتاج به محرک و هر فعلی نیازمند به فاعل است نه ممکن است که حرکت بدون حرکت آفرین، موجود شود و نه ممکن است که موجودی جامد و جاهلی، فاعل و محرک خود باشد. به لحاظ مباحث انسان شناسی نیز نظریه تکامل مخالفی با قرآن ندارد زیرا بر اساس آن، راه پیدایش آن از تطورات طبیعی میمونی می گذرد اما ثابت نمی کند این تنها راه تحقق انسان است و راه های دیگر را نفی نمی کند. ()

علاوه بر آن حوادث در این جهان اعم از باریدن باران، زلزله ها، جزر و مد و هزاران علل و معلول طبیعی وجود دارد که هیچ کدام از آنها را مخالف با خداشناسی نمی دانیم. بلکه بهتر به قدرت خدا پی می بریم.

در آخر می توان گفت: که این فرضیه به صورت یک تئوری قابل قبول است و به صورت یک احتمال می توان در تفاسیر آیات قرآن گنجایید. ولی فعلا نمی توان آن را به عنوان یک قانون کلی و قطعی پذیرفت.

سؤال: از دیدگاه قرآن، آیا موجودات زنده در کرات دیگر وجود دارد؟

هنگامی که اولین انسان یعنی «آرمسترانک» در ژولای سال «۱۹۶۹» میلادی پا به سطح ماه گذاشت، کنجکاوی و تفکر درباره وجود موجودات زنده در کرات دیگر شروع شده است و دانشمندان در پی آن هستند که آیا موجودات زنده در کرات دیگر وجود دارد؟ دانشمندان قدیم، با تصورات نادرستی که از کرات دیگر و آسمان ها داشتند ؛ ستارگان را میخ های کوبیده بر سقف آسمان تلقی می کردند و منکر وجود موجودات زنده در کرات دیگر بودند. اما امروزه با مطالعات گسترده دانشمندان به این نتایج رسیده اند که، تنها در کهکشان ما (راه شیری) ۶۰۰ کره مسکونی وجود دارد و در این ستارگان تمدنی شبیه تمدن زمین دیده می شود و بر طبق حسابی در عالم هستی ۶۰۰ میلیون کره مسکونی وجود دارد و در تحقیقی که با همکاری یکی از دانشمندان فضایی شوروی و آمریکا تحت عنوان «ما تنها نیستیم» منتشر شد اعلام گردید که، در کهکشان ما دست کم ۱۰۰۰ میلیون کره قابل زندگی موجود است. ()
جمعی از اخترشناسان معتقدند مجموع ستارگان ثابت و سیار، مسکونی می باشند و تجلیات اسرارآمیز حیات هرگز منحصر به زمین نیست. منتهی شرایط حیات بر حسب انواع جاندارانی که در هر یک از کرات آسمانی زندگی می کنند متفاوت است. ()
دیدگاه قرآن:

با بررسی در آیات قرآن در می یابیم، که در کرات دیگر نیز موجودات زنده وجود دارد و اما قرآن اسامی و اوصاف و طریقه زیست آن ها را بیان نکرده است، مانند:

(من آیاته خلق السموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابة) () «و از آیات او آفرینش

آسمان ها و زمین و آن چه از جنبنندگان در آنها خلق کرده است و منتشر نموده است».

کلمه «دابة» شامل موجودات ذره بینی تا حیوانات غول پیکر می شود و این آیه دلالت بر

وجود انواع موجودات زنده در آسمان ها دارد گرچه هنوز دانشمندان به صورت قطعی در این

زمینه قضاوت نمی کنند و اجمالا می گویند در میان کرات آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی

هستند که دارای موجودات زنده اند ولی قرآن با صراحت این حقیقت را بیان می کند که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان وجود دارد. ()

علامه طباطبایی (قدس سره) درباره ی آیه فوق می فرماید: ظاهر آیه این است که در آسمان ها خلقی از جنبندگان (دواب) مثل روی زمین وجود دارد و اگر کسی بگوید منظور از جنبندگان آسمان، ملائکه هستند، مردود است، چرا که کلمه (دواب) بر ملائکه اطلاق نشده است. ()

حضرت علی (علیه السلام) نیز می فرماید: (هذا النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطه كل مدينة الى عمود من نور) () «این ستارگان که در آسمان است شهرهایی همچون، شهرهای زمین هستند، هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است».

نه تنها قرآن کریم از وجود حیات و جنبندگان در آسمان ها خبر می دهد ؛ خداوند نیز اعلان کرده است، می تواند اهل آسمان ها و زمین را در یک جا جمع نماید: (و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فيهما من دابة و هو على جمعهم اذ يشاء قدير) () «و از نشانه های (قدرت) اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر گرد آوردن آنها تواناست» () علامه طباطبایی (قدس سره) نیز از آیه فوق، وجود حیوانات را در کرات دیگر استنباط کرده است. ()

مفسران از آیات ذیل نیز، بر وجود حیات و جنبندگان در کرات دیگر استفاده نمودند:

(يسئله من في السموات و الارض) () «هر که در آسمان و زمین است از او در خواست می کنند».

(و للله يسجد ما في السموات و ما في الارض من دابة و الملائكة) () «و آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است برای خدا سجده می کنند...» .

(تسبح له السموات و الارض و من فيهن) () «آسمان های هفت گانه و زمین و هر کس که در آن هاست او را تسبیح می گویند».

(قال ربّي يعلم القول في السماء و الارض) () «(پیامبر) گفت: پروردگارم (هر) گفتاری را در آسمان و زمین می داند».

(انا زيننا السماء الدنيا بزينة الكواكب و حفز من كل شيطان ما رد لا يسمعون الى الملا الاعلى و يقذفون من كل جانب) () «ما آسمان دنیا را با ستارگان آراستیم و آن را از هر شیطنت کار تجاوزگری محفوظ داشتیم به طوری که نمی توانند به سوی مردم بالاتر گوش فرا دارند و اگر بخواهند تجاوز نمایند از هر طرف تیر باران می شوند» ()

در نتیجه می توان گفت: از دیدگاه قرآن، در کرات و کهکشان های دیگر، موجودات زنده وجود دارد هر چند هر کدام از این موجودات زنده، برای حیات خود مسیر خود را طی می کنند مانند اینکه برای انسان ها روی زمین و حیوانات، از اکسیژن استفاده می نمایند، به این معنا نیست که موجودات کرات دیگر نیز از اکسیژن بهره ببرند. احتمال این نکته موجود است که موجودات ریز و با حیات متفاوت با موجودات کره زمین، زندگی خاصی داشته باشند.

سؤال: پیدایش نباتات از نظر قرآن چگونه است؟

چنانکه قبلاً گذشت، قرآن کریم، کتاب فیزیک، گیاه شناسی، زمین شناسی و غیره نیست. بلکه بحث درباره ی جهان و طبیعت و انسان به طور استطرادی، در آن مطرح شده است و شاید هیچ آیه ای نیابیم که مستقلاً و مستقیماً به ذکر آفرینش جهان و کیفیت وجود آسمان ها و زمین پرداخته باشد، پس می توان گفت همواره این بحث ها برای آگاهانیدن انسان و رهنمونی او به عظمت الهی و سترگی حکمت هایی که خداوند در آفرینش به کار برده است، عنوان شده است. ()

قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) پیدایش و رویش گیاهان و نباتات را، یکی از بزرگترین ادله ی خداشناسی و توحید دانسته و آنرا در ضمن آیات فراوان و روایات مختلف بیان کرده اند که ما به طور خیلی خلاصه به آن ها اشاره می کنیم. قرآن کریم، برای پیدایش نباتات، مراحل مختلفی را بیان فرموده که عبارتند از:

الف: نزول باران: قرآن کریم این مرحله را در ضمن آیات فراوانی بیان فرموده، مثل: (... وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حُدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا...) () «و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن باغ های زیبا و سرورانگیز رویانیدیم، شما هرگز قدرت نداشتید درختان آنرا برویانید» () و (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) () «و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پر ارزش رویانیدیم» و...

ب. احیاء زمین های مرده: در این رابطه می فرماید: (وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا) () «زمین مرده برای آنها آیتی است که ما آن را زنده کردیم و دانه هایی (غذایی) از آن خارج ساختیم...» و (وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ)

ب. شکافتن زمین: (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) «زمین را شکافته و دانه را در آن رویانیدیم. (إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ) () «خداوند کسی است که با دانه را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورد سپس ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای رانیدیم و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده می کنیم ستاخیز نیز همین گونه است».

ج. اخراج نباتات از دل زمین: (وَ أُخْرِجْنَا مِنْهَا حَبًّا) («ما دانه هایی (غذایی) از آن (زمین مرده ای که زنده اش کردیم) خارج ساختیم.»

د. یک مرحله مهم دیگر از عوامل پیدایش نباتات از منظر قرآن کریم مرحله تزویج نباتات و گیاهان با هم هست که قبل از «لینه» گیاه شناس معروف سوئدی که در اواسط قرن هیجدهم میلادی به این مسئله پی برد، قرآن کریم در هزار و چهارصد سال قبل آن را مطرح فرموده است، می فرماید: (أَوْ لَمْ يَرَوْا الْأَرْضَ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) («آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چقدر از انواع (و جفت های) گیاهان پر ارزش در آن رویانندیم»

واژه ی «زوج» ممکن است اشاره با انواع نباتات باشد و ممکن است اشاره به مسئله زوجیت در عالم گیاهان باشد و علی ای حال میان این دو احتمال تضادی نیست و می تواند اشاره به هر دو باشد. ()

سؤال: آیا قرآن به مسئله زوجیت گیاهان پرداخته است؟

انسان ها تا قرن ها، گمان می کردند که مسئله زوجیت و وجود جنس نر و ماده فقط در مورد بشر و حیوانات و برخی گیاهان مثل خرما صادق است. اما کارل لینه (۱۷۰۷-۱۷۸۷ م) گیاه شناس معروف سوئدی نظریه خود را مبنی بر وجود نر و ماده در بین همه گیاهان در سال ۱۷۳۱ م ارائه کرد. ()

بعد از آن دانشمندان کشف کرده اند که ماده از تراکم انرژی به صورت ذرات بی نهایت ریزی که اتم نامیده می شود تشکیل یافته است و پس از گذشت مدتی مسأله زوجیت، به همه اشیاء سرایت داده شده چون واحد ساختمانی موجودات یعنی اتم از الکترون ها (بار منفی) و پروتون ها (با بار مثبت) تشکیل شده است. هر الکترون با سرعت سرسام آوری (۵۰/۰۰۰ دور در ثانیه) به دور مرکز اتم یعنی پروتون ها می چرخد. البته در اتم ذرات سومی نیز یافت می شود که بنام نوترون خوانده می شود و از لحاظ بار الکتریکی خنثی است. ()

آن چه از کشفیات دانشمندان از قرن ۱۸ به بعد بدست آمده این است که تمام اشیاء دارای زوج هستند.

آیات قرآن:

قرآن در ۱۴ قرن پیش به مسئله زوجیت اشیاء و تمام موجودات پرداخته است. بعضی از آیات اشاره به زوجیت در میوه ها دارد. بعضی دیگر اشاره به گیاهان و برخی دیگر اشاره به کل اشیاء دارد.

(من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون) («و از هرگونه میوه ای در آن (زمین) جفت جفت قرار داد. روز را به شب پوشاند قطعاً

در این (امور) برای مردمی که تفکر می کنند نشانه هایی وجود دارد. «اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلک لایة» () «مگر در زمین نگاه نکردند که چقدر در آن از هرگونه جفت های زیبا رویانیده ایم. قطعاً در این عمل عبرتی است.»

(سبحان الذی خلق الازواج کلها ممّا تنبت الارض و من انفسهم و ممّا لا یعلمون) () «پاک (خدایی) که از آن چه زمین می رویاند و نیز از خودشان و از آن چه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.»

(و من کل شیء خلقنا الزوجین لعلکم تذکرون) () «و از هر چیزی زوجی آفریدیم امید که شما عبرت بگیرید.»

قبل از آن که نظرات مفسرین را درباره آیات فوق بررسی نماییم لازم است دانسته شود که واژه ی «زوج» در لغت به چه چیزی اطلاق می شود، لغویان برای زوج چند معنا ذکر کرده اند: الف. در حیوانات به هر کدام از نر و ماده ای که قرینه یکدیگرند، زوج گویند.

ب. در غیر حیوانات، هر کدام از دو چیز قرینه یکدیگر (مثل یک لنگه کفش) زوج گویند.

ج. به هر چیزی که مقارن دیگری باشد و مشابه به آن باشد، زوج گویند.

د. به هر چیزی که مقارن دیگری باشد و متضاد آن باشد، زوج گویند.

آن چه مسلم است واژه ی زوج در چهار معنای فوق اطلاق می شود. ()

مسئله زوجیت گیاهان در میان مفسران مسلمان جزو بدیهیات به حساب می آید و حتی در میان مفسران قدما مانند مرحوم طبرسی زوجیت را در تمام اشیاء می پذیرند. () و مفسران معاصر بر اساس پیشرفت علوم زیست شناسی و کشفیات تازه درباره زوجیت، و مطابقت آن با قرآن، بهتر به این مسئله پرداخته اند.

در تفسیر نمونه آمده است:

واژه «زوج» را معمولاً به دو جنس نر و ماده می گویند خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان.

هرگاه کمی آن را توسعه دهیم تمام نیروهای مثبت و منفی را شامل می شود و با توجه به آیه (من کل شیء) (از همه موجودات) نه فقط موجودات زنده می تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده و امروز از لحاظ علمی مسلم است که اتم ها از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند. از جمله اجزایی که دارای بار الکتریسیته منفی هستند و الکترون نام دارند. بنابراین الزامی نیست که شیء را حتماً به معنی حیوان یا گیاه تقسیم کنیم و یا زوج را به بعضی صنف بدانیم. () برخی اشکالی را در این جا مطرح می کنند و می گویند: قرآن

تمام اشیاء را زوج و از جنس نر و ماده می داند در حالی که با پیشرفت علم به این نتیجه رسیده اند که بعضی از اشیاء تک سلول یا بکرزائی دارند و با زوجیت عمومی در تعارض است. ()
تک یافتگان (تک سلولی ها) Protozoa به معنی حیوان تک سلولی یافته است که بدن آنها تنها از یک سلول ساخته شده است که دارای هسته مشخص و کامل هستند که به وسیله غشاء هسته ای محصور است. تاکنون بیش از سی هزار گونه آنها تشخیص داده شده است و اکثراً به طور آزاد در آب و خاک زندگی می کنند و برخی انگل هستند. ()

در پاسخ تعارض بین زوجیت عمومی و تک سلولی باید گفت: همان طور که گذشت کلمه زوج به هر یک از دو چیزی گفته می شود که قرینه همدیگر باشند و یا مقارن، مشابه یا متضاد باشند. ()

پس نمی توان گفت که معنای لغت زوج منحصر در «نر و ماده» است از این رو در تک یافتگان که از طریق تقسیم سلولی دوتا می شوند. زوج خلق شده است و لذا مشمول کلمه زوج هستند چون از هر کدام از آنها دو چیز مقارن و مشابه پیدا می شود، علاوه بر آن در مسأله زوجیت عمومی همه اشیاء، همزمان بودن یا هم مکان بودن هر دو زوج ملاک نیست و لذا ممکن است دو زوج در دو مکان (مثل الکترون و پروتون که در هسته اتم و مدار اطراف آن هستند) و یا در دو زمان باشند لذا تعارض بین زوجیت عمومی اشیاء با بکر زائی وجود ندارد. ()

فصل سوم:

موجودات نامرئی در قرآن

۱. هدف از خلقت موجودات نامرئی چیست؟

یکی از شگفتی‌های خلقت آفرینش، خلقت موجوداتی است که در پس پرده غیب به سر می‌برند و در معرض دید انسان‌ها قرار ندارند. قبل از آن که، به مسأله هدف از خلقت آنها پردازید، لازم است دانسته شود که قرآن چه موجوداتی را نامرئی می‌داند و خصوصیات آن‌ها را چگونه معرفی می‌کند.

الف. جن

«جن» در لغت، به معنی چیزی است که از حسّ انسان پوشیده باشد و به همین جهت به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده «جنین» می‌گویند و به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند «جَنّه» می‌نامند () و کسی که دیوانه باشد و عقل او پوشیده باشد؛ مجنون می‌گویند. پس خصوصیات این موجود؛ خفاء و پنهانی بودن است و در فارسی به آن «پری» گفته می‌شود.

دیدگاه فلاسفه در مورد جن این است که، جن جسم و جسمانی نیست بلکه موجودی است مجرد و ماهیّه او مخالف نفوس بشری است و متعلق به اجساد ناریه و هواییه است و قادر به تصرف در این عالم است. () بعضی از دانشمندان از آن‌ها تعبیر به نوعی از ارواح عاقله می‌کنند که مجرد از ماده می‌باشند، البته پیداست تجرد کامل ندارند چرا که چیزی که از ماده ی (آتش) آفریده شده مادی است، ولی نیمه تجردی دارد، چرا که با حواس ما درک نمی‌شود و به تعبیر دیگر یک نوع جسم لطیف است. ()

در قرآن مجید به وجود «جن» تصریح شده است و واژه ی «جن و جان و جنه»، ۳۲ بار تکرار گردیده است و یک سوره () به نام جنّ است که از ۲۸ آیه ی این سوره، ۱۹ آیه درباره خلقت جن و ایمان آن‌ها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و خضوع در برابر قرآن مجید و ایمان و اعتقاد آن‌ها به معاد و وجود گروهی مؤمن و کافر و... است. با این که قرآن سخن از وجود جنّ و به اوصاف و خصوصیات آن‌ها می‌پردازد ولی بعضی از افراد در موجودیت جن شک و تردید دارند و به نحوی وجود جن را توجیه می‌کنند و آن‌ها را نوعی از اعتقادات خرافی اعراب بدوی و بی فرهنگ می‌دانند () یا برخی جن را نوعی از میکروب می‌دانند. () آن‌ها ندیدن جن را دلیل بر نبودن آن قرار می‌دهند، علامه شعرانی می‌فرماید: جن طایفه ای از مخلوقات خدایند که وجودشان به شرع ثابت شده است. اما ماهیّه آن‌ها را نمی‌دانیم چیست؟ جن، از عالم غیب است و هر کس ایمان به غیب دارد ایمان به جن نیز بر وی دشوار نیست. اگر ما جنس و ماهیّه آن‌ها را نمی‌دانیم منافی ایمان به وجود آن‌ها نیست و از صفاتی که خداوند برای آن‌ها بیان کرده است می‌توان به معرفت آن‌ها نزدیک شد. ()

برخی از صفات جن، که در قرآن مجید بیان شده است عبارتند از:

۱. «جن» مانند انسان، مکلف به اعمال است «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند» ()

۲. فرستادگان و پیامبران الهی برای جنیان هم بوده اند و در میان مفسران گفتگو است که آیا فرستادگان جن از جنس خود آن ها بوده یا از نوع بشر بوده است و آیه ای که در این زمینه هست عبارت است از (یا معشر الجنّ و الانس الم یأتکم رسل منکم یقصّون علیکم آیاتی...) («ای گروه جن و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات ما را برای تان بازگو کردند...» ظاهر آیه این است که، جنیان از جنس خودشان پیامبر داشتند اما آن چه از آیات سوره ی جن استفاده می شود این است که قرآن و اسلام برای همه، حتی برای جنیان نازل شده و پیامبر اسلام مبعوث به همه بوده است منتهی هیچ مانعی ندارد که رسولان و نمایندگان از خود آنها از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور دعوت آنها بوده باشند () پس با «رسل منکم» منافاتی ندارد. با توجه به این که تمام پیامبران الهی از انسان ها برگزیده شدند و جنیان نیز به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که از نوع بشر بوده ایمان آوردند و از او تبعیت کردند و نیز سجده ی ملائکه در برابر حضرت آدم و این که حتی بر شیطان که از طایفه جن بوده دلیلی بر فضیلت نوع انسان بر جن است. پس این که در بین مردم عوام مشهور است که به جن از «ما بهتران می گویند» بی مورد است. ()

۳. انسان ها در معرض دید جنیان قرار دارند ولی ما آن ها را نمی بینیم. درباره ی برحذر داشتن بنی آدم از شیطان و اتباع او در قرآن آمده است: «او (شیطان) و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آن ها را نمی بینید.» () و به حکم آیه قرآن، ابلیس از جن است، () و چنان چه گذشت عدم رؤیت آن ها با وجود خارجی داشتن آن ها منافات ندارد.

۴. با این که از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که انسان ها برتر از طایفه جن هستند. با این حال نام آن ها در قرآن بر انسان مقدم داشته شده است، مانند این دو آیه (والجان خلقناه من قبل من نارالسموم) («ما جن را پیش از آن (پیش از آفرینش انسان) از آتش سوزان آفریدیم» و (و ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون) («ظاهراً به خاطر آن است که آفرینش آن ها قبل از آفرینش آدم بوده است پس چون در آفرینش مقدم هستند در ذکر هم مقدم آمده اند.» ()

۵. از نمونه کارهایی که برای حضرت سلیمان (علیه السلام) انجام می دادند نشان می دهد که جن نیز مانند آدمیان کار می کنند و قدرت کار دارند و از برخی کارهای آن ها حاکی از وجود تمدن در میان آن هاست (یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثل و جفان کالجواب و قدور راسیات) («سلیمان هر چه می خواست از معبدها و تماثل ها و ظرف های بزرگ غذا هم چون حوض های

- بزرگ بود و دیگ های عظیم ثابت برای او تهیه می کردند» و آیات دیگری که در سوره «ص» و «سبأ» آمده است به خوبی استفاده می شود که این جنیان، افرادی با هوش و فعال و هنرمند و صنعت گر با مهارت های مختلف هستند. ()
۶. تسخیر گروهی از جنیان توسط حضرت سلیمان (علیه السلام) در قرآن اشاره شده است. «گروهی دیگر از شیاطین (جن) را در غل و زنجیر تحت سلطه ی او (سلیمان) قرار دادیم» و فلسفه اش این بوده است در میان جنیان افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی آمدند و چاره ای جز این نبود که آنها در بند باشند تا جامعه از شرّ مزاحمت آن ها در امان بماند و این تعبیر به غل و زنجیر ب این که جنّ طبعاً جسم لطیفی هستند و تناسبی با آنها ندارد، کنایه از جلوگیری آن ها از فعالیت های تخریبی است. ()
۷. آن ها دارای عقل، علم، درک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال هستند. ()
۸. آن ها دارای تکلیف و مسئولیت و دارای اختیار هستند. ()
۹. آن ها دارای مؤنث و مذکر و دارای اولاد هستند. ()
۱۰. گروهی از آن ها مؤمن و صالح و گروهی کافر هستند. ()
۱. آن ها دارای حشر و نشر و معادند. ()
۱۲. آن ها در آسمان ها بودند و خبرگیری و استراق سمع داشتند و در زمان نزول قرآن ممنوع شدند. ()
۱۳. آن ها هر زبانی را می فهمند و با هر زبانی تکلم می کنند. ()
۱۴. آن ها دارای عمر طولانی هستند. ()
۱۵. آن ها دین خاصی ندارند، دین آن ها مانند دین آدمیان است. ()

زمان خلقت جنیان

قرآن کریم، زمان آفرینش و خلقت جنیان را قبل از خلقت و آفرینش آدمیان معرفی نموده و در این باره اعلام می نماید که: (و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون و الجان خلقناه من قبل من نار السموم) () «و در حقیقت انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و بد بو، آفریدیم و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم».

هر چند ما نمی توانیم تاریخچه ی دقیق آفرینش جنیان را از این آیه شریفه به دست آوریم، لکن صراحت کامل آیه ما را به زمان کلی خلقت جنیان که قبل از خلقت انسانهاست، راهنمایی می

نماید و مفسرین قرآن کریم نیز با توجه به این آیات، همگی زمان خلقت جنیان را به زمانی قبل از آفرینش آدمیان، دانسته اند ().

اما از طریق روایات نورانی که از اهل بیت عصمت و طهارت رسیده است، می توانیم زمان دقیق تری را برای خلقت جنیان معرفی و اعلام نماییم. از جمله روایتی که امام باقر (علیه السلام) از آباء و اجداد طاهرینش از امام الموحدین امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می نماید که (انّ الله تبارک و تعالی "لما" اراد ان یخلق خلقاً بیده وذلک بعد ما مضی من الجن و النسناس فی الارض سبعة الاف سنة) () «همانا (هنگامی که) خدای تبارک و تعالی اراده نمود تا موجودی را بیافریند. (یعنی انسان را خلق نماید) و این در زمانی بود که خلقت و آفرینش جن و نسناس هفت هزار سال گذشته بود.» در این روایت زمان آفرینش جنیان را ۷ هزار سال قبل از آفرینش آدمیان معرفی می نماید. اما در روایت صحبت از موجود دیگری به نام نسناس وارد شده است که بر اثر فتنه و فساد نابود شدند. (

علت عدم روئیت جنیان

جنیان در شرایط عادی از دید انسان ها پنهان هستند در عین حال، موجودی مادی هستند هیچ دلیل بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می بینیم، نداریم. بلکه علما و دانشمندان علوم طبیعی می گویند: موجوداتی که انسان با حواس خود می تواند درک کند در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است. تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود کسی باور نمی کرد که در یک قطره آب و یا یک قطره خون هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آنها را نداشته باشد.

و نیز دانشمندان می گویند چشم ما رنگ های محدودی را می بیند و گوش ما امواج محدودی را می شنوند، رنگها و صداهائی که بوسیله چشم و گوش ما قابل درک نیست بسیار بیش از آن است که قابل درک است،

اگر وضع جهان چنین است چه جای تعجب است که ما نتوانیم با حواس خود جنیان را درک کنیم، وقتی مخبر صادقی مانند خداوند و نبی گرامی از آن خبر دهد چرا نپذیریم؟

خداوند جنیان را از آتش آفریده همان گونه که انسان را از خاک آفریده است. «و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش خلق کرد.» () ولی وضع فعلی آن ها آثار آتش را ندارد. () مانند: انسان

از خاک است اما فعلا آثار خاک را ندارد. آتشی که جن از آن خلق شده اند حقیقت آن برای ما روشن نیست زیرا این آتش چیزی جز انرژی نیست و معلوم شد اتم نیز انرژی متراکم است که به اشکال مختلف درآمده است و این اختلاف در نتیجه اختلاف پروتون ها و الکترون هاست. بنابراین

سراسر عالم را نیروی الکتریسته و مغناطیسی و جاذبه و انرژی های دیگر فرا گرفته است که ما به آن ها علم نداریم. ()

آیه ای از قرآن به صراحت اشاره دارد که جن و شیاطین شما را می بینند ولی شما آنها را نمی بینید.

(انه یریکم هو و قبيله من حیث لاترونهم...)() «او (جن و شیاطین و همجنسانش) شما را می بینند ولی شما آن ها را نمی بینید.» برخی ها این احتمال را مطرح کردند که خلقت جن از سه عنصر آب، باد، و آتش بیشتر نیست و لکن خلقت انسان و حیوانات دیگر از چهار عنصر آب، باد، آتش، خاک است، چون جنیان خاک ندارند به این جهت قوه سنگینی و جاذبه زمین روی آن ها اثر ندارد. ()

هدف از خلقت جنیان

هر چند جن از لحاظ رتبه و مقام از انسان پایین تر است ولی قرآن هدف از خلقت جن را همانند هدف از خلقت انسان می داند چون دارای شعور و عقل و درک و دارا تکلیف هستند آن ها هم نشر، حشر و معاد دارند. لذا به فصل اول قسمت هدف از آفرینش انسان مراجعه شود. همان هدفی که برای انسان شمرده شد؛ همان برای جنیان نیز است.

ب، شیطان (ابلیس) ()

واژه ی «شیطان» از ماده «شطن» یا «یشطن» به معنای خبیث و پست و دور شدن آمده است و به هر موجودی سرکش و متمرد اطلاق می شود. اعم از، انسان، جن و یا جنبنندگان دیگر. پس شیطان اسم عام (اسم جنس) است اما «ابلیس ()» اسم خاص (علم) است که حضرت آدم را فریب داد و اکنون نیز با لشکر و منسویین خود انسان ها را وسوسه و گمراه می کند. () لذا در قرآن کلمه شیطان به انسان و جن اطلاق شده است (و کذالک جعلنا لکل نبی عدوًّا شیاطین الانس و الجنّ ؛) («بدین گونه مابرای هر پیامبری دشمنی از شیطان های انسانی و یا جنی قرار دادیم.»

واژه ی «شیطان» به صورت مفرد «۷۰» بار و به صورت جمع (شیاطین) « ۱۸» بار در قرآن آمده است. ماهیت شیطان همانند جنیان از آتش است به عبارت ساده می توان گفت: شیطان نیز از نسل جنیان می باشد. که خودش اعتراف دارد که زمانی که خداوند به او فرمان سجده به حضرت آدم (علیه السلام) داد () او از فرمان الهی سرپیچی نمود و گفت: (خلقتنی من نار و خلقته من طین ؛) «مرا از آتش و او را از خاک آفریدی (و آتش به خاک افضلیت دارد)» و همانند جنیان دارای اختیار، تکلیف و شعور و عقل و اراده و زاد و ولد هستند.

گاهی جن و شیطان، مفهوم وسیعی دارند و شامل نفس اماره () قوای واهمه، تخیل نفسانی و لذات دنیوی، ریاسات وهمیه، حشرات موزی و انسان ها فاسد و... که لشکریان شیطان هستند؛ می باشند)

(به عنوان مثال، حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: از قسمت شکسته ظرف و دستگیره آن آب نخورید زیرا شیطان به روی دستگیره و قسمت شکسته ظرف می نشیند) (یا در جای دیگر می فرماید: زیاد بن ابیه! از معاویه بترس! که او شیطان است.) (

هدف خداوند از خلقت شیطان (ابلیس)

خلقت شیطان از آغاز، خلقت پاک و بی عیب بود و موجودی از مخلوقات خداوند بوده است. به همین دلیل سالیان دراز در صف مقربان درگاه خداوند و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود. اگر چه از نظر آفرینش همانند آن ها نبود ولی با سوء استفاده از آزادی خود طغیان نموده و تکبر ورزیده و نسبت به خداوند متعال عصیان کرد، و از درگاه خداوند رانده شده است.

خداوند نام کسی را شیطان ننهاده است. امام رضا (علیه السلام) در مورد نام اصلی شیطان می فرماید: «نام ابلیس "حرث یا حارث" بوده چون از رحمت خدا مأیوس شده است؛ ابلیس نامیده شد.» (با توجه به این، شیطان در خلقت اولیه همانند جنیان و انسان برای عبادت و رسیدن به رحمت الهی خلق شده است. اما بعد از دور شدن از رحمت الهی، مظهر گمراهی و ضلالت برای انسان ها شده است.

انسان بین خیر و شر، سعادت و شقاوت واقع شده است که اگر این اجزاء متضاد در جهان عمل و در عالم فکر و احساس و درک متصور نباشد، هیچ وقت شقاوت و سعادت مفهوم و معنا و مصداق واقعی و حقیقی خود را نخواهد یافت و در نتیجه مشخص نمی شود چه کسانی سعادت مند و به کمال رسیده اند و چه کسانی نرسیده اند، انسان اگر بخواهد به معنای واقعی و کامل وجود داشته باشد باید در حول و حوش او عوامل شقاوت و سعادت پراکنده باشند تا بدین وسیله با اختیار و انتخاب، راه سعادت، سعادت مندی خود را پیدا و در نظام احسن، وجود کامل خود را بروز و ظهور دهد و همین طور با اختیار خود راه شقاوت و بدی را بییماید. پس در عالم تشریح (قانونگذاری) برای رسیدگی به مقامات عالیه و داشتن ارواح طیبه، وجود ملائکه و خلقت این طایفه از مخلوقات الهیه، بی ضرر و مناسب است، همین طور خلقت شیطان و ابلیس که عاملی موثر در داشتن پلیدی و داشتن صفات خبیثه در انسانهاست، زیرا بنا به قاعده «تعرف الاشیاء بأضدادها» یعنی اشیاء با اضدادشان شناخته می شوند "تا علم به بدی و پلیدی در جهان نباشد و زشتیها در اوصاف انسان ظهوری نداشته باشد؛ تحقق اوصاف حسنه جایگاه خود را نخواهد یافت و انسان ارزش و قدر زیبایی های روحی و معنوی را ندانسته و به آن دسترسی پیدا نخواهد کرد.

بنابراین در خلقت شیطان و ابلیس، شرایط و مقدمات سیر الی الله و صعود و کمال و مقام و منزلت بهستی، موجود است. البته معلوم است که شیطان انسان را در باطن وسوسه می کند و از راه قوه خیال در او تصرف می نماید و یک منظره های زیبا و دلفریب را جلوه می دهد و یک سلسله

تخیلات را به یاد انسان می آورد تا آن که انسان از محبت لقای خدا، منصرف شود و از درجات و مقامات عالیه و رضوان خدا غفلت ورزد، و ایمان بی پایه جدا شود و انسان پاک را از افراد آلوده جدا کند. و ایمان ثابت از ایمان بی پایه جدا شود و انسان پاک و طیب به سوی پروردگار بالا رود. شیطانهایی را که خدا آفریده، محکهایی هستند برای جدا نمودن آلوده از پاک. بنابراین عبث خلق نشده اند و پروردگار روی مصلحت آن ها را آفریده است.

وجود شیطان با اینکه کارش جز گمراهی و ضلالت انسان ها چیز دیگری نیست، لکن این خود از الطاف و نعمتهای الهی است چون بدین وسیله انسان های خوب از بد جدا و شناسایی می شوند و اگر این میزان و معیار وجود نداشت چگونه می توانستیم بین انسان های خوب و با ایمان و صالح را که با همه این سختی ها و مشکلات راه سعادت و خیر را پیمودند و از گناهان و بدی ها دوری گزیدند از انسان های بی ایمان و گمراه فرق بگذاریم. لذا خداوند انسان را به سبب وسوسه و حيله های شیطان آزمایش می کند (حج، ۵۳) چرا که در غیر این صورت همه مردم یکسان و برابر بودند و در آن صورت دیگر ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی و وحی الهی برای هدایت انسان ها، بی مورد و بیهوده و لغو بود و اساساً هدف از آفرینش انسان ها لغو و عبث بود و دیگر انسان کامل و سعادت مندی و با ایمانی معنا نداشت که در نهایت بهشت و نعمت های بهشتی نصیبش شود. به هر حال با وجود این ابلیس و شیطان ها و وسوسه ها است که انسان در امتحان های سخت آبدیده شده و قابلیت سعادت و تکامل را پیدا می کند. ()

ج. ملائکه

«ملائکه» جمع «ملائک» و الحاق تاء در آخر ملائکه برای تأنیث جمع است ()
واژه «ملک» ۸۸ مرتبه و واژه «ملائکه» ۷۳ مرتبه و «جبرئیل» دو مرتبه در قرآن بیان شده است. آن ها، موجوداتی پیراسته از پیوندهای مادی و مجرد از صفات جسمانی هستند () و آفرینش آن ها غیر از آفرینش انسان است. خلقت آن ها از نور است و دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلانی اند بدون آنکه ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند. تراحم و تضادی در کارها و صفات ذاتشان نیست () و بسیاری از فقها قائل به تجرد آن ها و تجرد نفس ناطقه هستند () لذا ایمان به فرشتگان یکی از ضروریات مذهب و در ردیف ایمان به خدا و رسول قرار گرفته است ()
وظایف ملائکه

هر چند تعداد فرشتگان زیاد است و قابل شمارش نیست ولی با بررسی در آیات و روایات در می یابیم که هر کدام از آن ها برای کاری نهاده شده اند و دارای وظیفه خاصی هستند؛ مثلاً:

۱. گروهی حامل عرشند. (و يحملُ عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية) () «و آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه ی آن ها حمل می کند.»
 ۲. گروهی امور جهان را تدبیر می کنند: (فالمدبرات أمرا) () «و فرشتگانی که امور را تدبیر می کنند»
 ۳. گروهی مأمور قبض ارواحند: (... حتى إذا جائتهم رسلنا يتوفونهم قالوا أين ما كنتم تدعون من دون الله) () «تا زمانی که رسولان ما (فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان روند که جانشان را بگیرند از آن ها می پرسند: کجایند معبودهای که که غیر از خدا را می خواندند؟»
 ۴. گروهی مأمور عذابند: (ولمّا جائت رسلنا سیء بهم و ضاق بهم ذرعاً و قال هذا یوم عصیب) () «هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ قوم لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: امروز روز سختی است.»
 ۵. گروهی امدادگران الهی و قوت قلب در جنگ هانست به مؤمنان هستند. (یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ جائتکم جنودا فأرسلنا علیهم ریحاً و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیراً) () «ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن ها را نمی دیدند و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است.»
 ۶. گروهی رساننده و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء هستند. (ینزل الملائکه بالروح من أمره علی من یشاء من عباده) () «فرشتگان را با روح (الهی) به فرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند...»
 ۷. گروهی، انسان را از خطرها و حادثه ها حفظ می کنند: (له معقبات بین یدیه و من خلفه یحفظونه من أمر الله) () «برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش، او را از فرمان خدا (حوادث غیر حتمی) حفظ می کنند.»
- حضرت علی (علیه السلام) نیز می فرماید: "ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه؛ انسان دارای دو ملک است که او را حفظ می کنند ولی که هنگامی که مقدرات فرا رسد او را رها می سازند." ()
- ویژگی های ملائکه
۱. آن ها گروهی عاقل، باشعور و مخلوقات گرامی خداوندند. ()
 ۲. آن ها سر به فرمان خدایند هرگز او را معصیت نمی کنند. ()

۳. پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس حقند. (حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: اشتغال به عبادت حق، آنها را از هر کار دیگری باز داشته است) و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز می فرماید: خداوند فرشتگانی دارد از آغاز آفرینش آن ها تا روز قیامت برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده بر می دارند و می گویند: ما عبدناک حق عبادتک؛ ما حق عبادت تو را انجام ندادیم (سرشت فرشتگان به گونه ای است که شوق و علاقه به عبادت معشوق، ایشان را به پرستش وا داشته و طاعت و بندگی حق به ظاهر علاقه ای است که در دل‌های آنان است)
۴. فرشتگان دارای نفس اماره نیستند، ولی عقل و نور محضند. حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «ان الله رکب فی الملائکه عقلا بلاشهوة»؛ خداوند به ملائکه، عقل عنایت نموده و شهوت را از آنان سلب کرده است.
۵. آن ها دارای مقامات مختلف و مراتب متفاوتند. بعضی ها همیشه در رکوعند و بعضی ها همیشه در سجودند. ()
۶. علوم فرشتگان موهبتی و الهی است، نه اکتسابی. (قالوا سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا) «فرشتگان گفتند: پاک و منزّه است خداوند، هیچ علمی در نزد ما نیست مگر آن چه به ما آموختی»
۷. فرشتگان نه می خورند نه می خوابند و نه ازدواج می کنند: «ان الملائکه لایأکلون و لایشربون و لاینکحون» ()
۸. فرشتگان، همانند انسان و جنیان دارای تکلیف تشریحی نیستند، اما دارای تکلیف تکوینی هستند. آن ها اراده نمی کنند، مگر خدا اراده کرده باشد، (بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون) (و همچنین آیه (لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یأمرون) (استفاده می شود که آن ها ملزم به تکلیف بودند) و دارای زمان و مکان نیستند چون آن ها از عالم امرند. ()
- هدف از خلقت ملائکه
- یکی از قوانین و سنت های الهی، انجام امور هستی از راه علل و اسباب است. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده، «ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب () خداوند نمی خواهد امور هستی را اجرا کند، مگر تنها از راه اسباب و علل». خداوند خود به تنهایی می تواند تمام امور هستی را اداره کند. اما نظام طولی هستی اقتضا دارد که بین خدا و مخلوق از جمله انسان، واسطه های قدسی وجود داشته باشد، که از آن، علل و اسباب نامیده می شود و خلقت ملائکه نیز واسطه بین خدا و مخلوق است. ()
- علامه طباطبایی(قدس سره) در این باره می فرماید:
- «به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود، فرشتگان در ابداع و ایجاد موجودات از ناحیه خدای متعال و برگشتن آن ها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، وساطت ملائکه در وقت

ظهور نشانه های مرگ و قبض روح و سؤال و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسان ها در نفخه صور، و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، دادن نامه اعمال، رسیدگی به حساب و سوق دادن به سوی بهشت و دوزخ بسیار واضح است و آیات دال بر این وساطت، بسیار زیاد است و احتیاجی به ایراد آن ها نیست. روایاتی که در این مسائل از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیه السلام) وارد شده بیش از آن است که به شمار آید. همچنین وساطت ملائکه در مرحله تشریح دین یعنی نازل شدن وحی، و دفع شیطان ها از مداخله در آن و پشت گرمی و یاری دادن رسول خدا(علیه السلام) و نیز تأیید مؤمنین و طلب مغفرت کردن از خدا برای آنان، جای تردید و بحث نیست.

خداوند متعال گاهی اوامر خود را به دست آن ها اجرا می سازد و گاهی همان امر را بدون وساطت ملائکه، خودش انجام می دهد و این بر اساس تصادف و اتفاق نیست.

اینکه خدای متعال، ملائکه را واسطه بین خدا و حوادث دانسته، و به عبارتی ملائکه را اسبابی معرفی کرده که حوادث از آنان صادر می شود برای این است که این دو (خداوند و ملائکه) از لحاظ سبب در طول هم قرار دارند، نه در عرض هم. به این معنا که سبب بعید (خداوند) علت پیدایش سبب قریب است. بنابراین منافاتی ندارد در عین اینکه حوادث را به ملائکه نسبت می دهیم به خداوند متعال هم نسبت دهیم و بگوییم تنها سبب در عالم خدای تعالی است چون تنها رب عالم اوست ()

وجود ملائکه دارای آثار و برکات بسیار زیادی است از جمله،

الف. شخصی از امام صادق(علیه السلام) سؤالاتی کرد، از آن جمله این که، چرا خداوند ملائکه را موکل بندگانش قرار داده، تا اعمالش را چه به نفعش یا به ضررش بنویسد و حال آنکه خداوند خودش آگاه به سرّ و خفیّات است.؟

امام(علیه السلام) در جواب فرمود: خداوند آن ها را بکار گرفته و شاهد بر خلقش قرار داده تا بندگان وقتی که می بینند مراقبانی این چنین همیشه با او هستند بیشتر مواظبت بر طاعت خداوند داشته باشند و بیشتر خود را در مقابل معصیت خدا کنترل کنند چه بسیار می شود بنده ای که تصمیم جدی به معصیتی می گیرد ولی به یاد ملائکه می افتد لذا مراعات می کند و خود را نگه می دارد و می گوید: خداوند مرا می بیند و نگهبانانم علیه من شهادت می دهند. ()

ب. در جنگ بدر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان به خداوند استغاثه می کنند و از او کمک می طلبند خدا هم تعداد چند هزار از ملائکه را برای آن ها می فرستد و این فقط به خاطر بشارت و اطمینان قلب آن ها بوده است. ()

فیض و رحمت بی منتهای الهی تمام هستی را در بر گرفته و همه موجودات به اندازه وجودشان از آن فیض و رحمت، بهره مند هستند. چنانچه در دعای کمیل می خوانیم «و برحمتک التی وسعت کل شیء»

هر چیزی که در جهان هستی استحقاق وجود و خلق شدن را داشته و وجود او نسبت به عدم، رجحان داشته باشد، فیض و رحمت خداوند نصیبش می گردد و استحقاق وجود پیدا می کند.

۲. آیا موجودات غیبی می توانند به شکل انسان و حیوان متمثل شوند؟

یکی از چیزهایی که مورد سوال و کنجکاوی پژوهشگران است این است که، آیا ممکن است

موجودات نامرئی و غیبی به صورت انسان یا حیوان یا موجودات دیگر درآیند؟

در پاسخ باید گفت: هر یک از موجودات نامرئی (فرشتگان، جن، شیطان) دارای دو گونه وجود هستند، یکی وجود نفسی که حقیقت ذاتی دارند و آن مجرد بودن از ماده جسمانی است و دیگری وجود اضافی است که در ظرف ذهن و قابلیت و ادراک آدمیان متمثل می شوند. ()

برای مثال، جبرئیل که یکی از فرشتگان الهی است وحی را به عنوان واسطه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ابلاغ می کرد «او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء» و ارسال وحی از طریق جبرئیل به چند صورت تحقق می یافت.

۱. گاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) صدای فرشته را می شنید اما خود او را مشاهده نمی کرد.

۲. گاهی جبرئیل وحی را بر قلب پیامبر القاء می کرد. نزل به الروح الامین علی قلبک ()

۳. بعضی از اوقات، پیامبر (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را به صورت حقیقی اش مشاهده می کرد، اما این نوع از وحی بیش از دو بار نبوده است یکی در آغاز وحی و در کوه حرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را به صورتی دید که مشرق و مغرب را پر کرده بود و از مشاهده او بیهوش شد.

پس جبرئیل به صورت یکی از مردم در آمد و او را در آغوش گرفت پس آن حضرت به هوش آمد. مرتبه دوم هم به تقاضای آن جناب بود که از جبرئیل خواست که او را به صورت واقع اش

ببیند، جبرئیل عرض کرد: طاقت مشاهده نداری! فرمود: آن را دوست دارم، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شبی مهتابی به سوی مصلی رفت پس جبرئیل را به صورت واقعی اش دید. ()

۴. گاهی جبرئیل به صورت انسان زیبایی برای رسول خدا تمثل پیدا می کرد. در موقعی که به

صورت انسان زیبایی بر پیامبر نازل می شد گاهی به صورت «دحیه کلبی» نازل می شد.

انّ جبرئیل کان یأتی نبیا- صلی الله علیه و آله - فی صورة الدحیه الکلبی. ()

دحیه کلبی کیست؟

در تاریخ در احوالات دحیه کلبی گفته شده که: او برادر رضاعی پیامبر بود و از زیباترین مردم آن زمان محسوب می شد و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمد در آن

چهره نمایان می شد، او از مشاهیر صحابه پیامبر بود و به حسن صورت معروف و ضرب المثل بود، پیامبر او را به عنوان سفیر قیصر روم «هرقل» فرستاد و تا زمان خلافت معاویه زنده بود () همچنین گفته شده که او در جنگ احد و غیر آن حاضر بود () و ابن عباس گفته: وقتی که دحیه به مدینه آمد کسی نبود مگر این که می آمد و او را نگاه می کرد. ()

حال این سؤال مطرح است، آیا از نظر فلسفی و علمی می شود که جبرئیل به صورت انسان (دحیه کلبی) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شود.

در جواب باید گفت: همان طوری که می دانیم فرشتگان از جمله جبرئیل موجود مادی و جسمانی نیستند تا دیده شوند پس بنابراین نزول جبرئیل نزول جسمانی و به صورت تجافی (رفتن موجودی از مکانی به مکان دیگر) نبوده است، بلکه باید گفت: به صورت تمثیل (ظاهر شدن فرشته به صورت انسان) بوده است، چون نزول جبرئیل تمثیل او به صورت انسان در ظرف ادراک و وعاء ذهن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است و این هیچ گونه مشکلی ندارد. البته تمثیل جبرئیل به صورت انسان خاصی این جور نبوده که جبرئیل حقیقت خویش را از دست بدهد و انسان شود و آنگاه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شود، در جریان حضرت مریم هم جبرئیل به صورت انسان بر او متمثل شد، لذا علامه طباطبایی در این باره می فرماید: معنای تمثیل فرشته برای حضرت مریم، ظهور و جلوه او به صورت بشر برای مریم بود نه اینکه حقیقت جبرئیل عوض شود و فرشته، انسان شود، جبرئیل در ظرف ادراک مریم به صورت بشر جلوه کرد نه در ظرف واقعی مریم بود که جبرئیل را چنین مشاهده می کرد نه اینکه جبرئیل انسان شده باشد. ()

پس اینکه جبرئیل به صورت دحیه کلبی در بیاید و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شود هیچ گونه اشکال علمی وجود ندارد چون در موقع نزول جبرئیل به صورت دحیه کلبی هیچ گونه قلب و انقلابی صورت نگرفته است.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید: روزی ابوذر بر پیامبر وارد شد دید دحیه کلبی آنجا نشسته است بعد از اینکه او رفت پیامبر فرمود: او جبرئیل بوده است. ()

شواهد قرآنی و روایی تمثیل

در قرآن و روایات مواردی وجود دارد که فرشتگان و یا جنیان به صورت انسان متمثل شده اند. از جمله:

۱. در جریان حضرت مریم جبرئیل به صورت بشری برای او ظاهر شد، (و ارسلا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سوياً) ()

«پس روح خود (جبرئیل) را به سوی او فرستادیم پس به صورت انسانی تمام، برایش تمثیل جست»

۲. در قصه بشارت دادند فرشتگان به ابراهیم (علیه السلام) برای به دنیا آمدن اسحق و یعقوب، ملائکه به صورت انسان بر ابراهیم ظاهر شدند. ()
۳. فرشته به صورت پرنده ای از پرندگان درمی آمد. امام صادق (علیه السلام) با دستش به بالش های خانه اش زد و به حسین بن علا (که در محضرش بود) فرمود: چه بسیار پیش آمد که ملائکه به این بالش ها مکیه دادند و ما پره های آن ها را جمع کردیم. ()
۴. تمثّل ابلیس به صورت «سرافه بن مالک» در جنگ بدر که برای قریش به این صورت ظاهر شد که در تفاسیر در ذیل آیه ۴۸ از سوره انفال به این ماجرا اشاره شده است.
۵. تمثّل ابلیس در دارالندوة به صورت پیرمردی، همچنین تمثّلش در روز عقبه به شکل عنیه بن حجاج و تمثّل ابلیس برای حضرت یحیی به صورت عجیبی یا تمثّل دنیا برای حضرت علی (علیه السلام) به صورت زنی زیبا. ()
۶. شیطان در داستان ایوب (علیه السلام) به صورت انسان در آمد. ()
۷. شیطان خود را به حضرت آدم (علیه السلام) نشان داد؛ (فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک) () استاد مصباح برای برخی از فرشتگان وجود برزخی قایل است. یعنی شکل و صورت دارند و خواص ماده را هم دارند مانند آن چه در روایات مطرح است که نکیر و منکر در عالم برزخ به صورت های مختلف دیده می شوند و برخی دیگر مجرد تام هستند. ()
- جن نیز از اجسام عاقله لطیفه که آتش و هوا در ذاتش نهفته است شأنیت آن را دارد که متشکل به اشکال مختلف درآید. () و علت ظهور صورت پنهان جن در برخی از اوقات، آن است که آنان بدن های لطیفی دارند. () که در لطافت و نرمی متوسط بوده و پذیرای جدایی و گردآمدن را دارند. و چون گردآمده و قوام آن سست شده، مشاهده می گردد. مانند هوا. چون به سردی گراید به صورت ابر در می آید و قابل رویت و مشاهده است. () حتی در بعضی از روایات اشاره دارد که ائمه معصومین نیز آنان را مشاهده می کردند و دستورات و راهنمایی های لازم را مبذول می داشتند. ()
- در نتیجه موجودات غیبی دارای صورت حقیقی و صورت اضافی هستند آنچه در معرض دید انسان هاقرار می گیرد صورت اضافی آنهاست که براساس قابلیت و ادراک انسان تمثّل می یابد.
۳. آیا موجودات غیبی و نامرئی به روح و جسم انسان تأثیر می گذارند؟
- تأثیر جنیان به انسان مقوله ایست که از دیر باز در میان عوام مشهور بود، و هم اکنون نیز در بین آن ها شایع است. در موقع مریضی یا بلا دست به دامان دعاگر یا فال گیر می زنند تا اینکه از خودشان رفع بلا بنمایند، در حالی که با بررسی در آیات و روایات مشخص می شوند که این ها وهم و خیالی بیش نیست.

شیطان یا جنیان به هیچ وجه اراده و آگاهی انسان را سلب نمی کنند بلکه آن ها یک دعوت کننده بیش نیستند و این انسان ها هستند که با اراده و اختیار خودشان دعوت آن ها را می پذیرند. شیطان به قلب انسان های مؤمن راه پیدا نمی کند، (انا جعلنا الشیطان اولیاء الذین لایؤمنون) و اگر انسان ها دریچه قلب خدا را به روی آن ها ببندد؛ نمی تواند تأثیر بگذارد، (انما سلطانه علی الذین یتلونه والذین هم به مشرکون) ()

منتها ممکن است زمینه های قبلی و مداومت به کار خلاف یک نوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او ایجاد می کند. (مانند معتادین که عادت به مواد مخدر نمایند بر اثر کوچک ترین وسوسه به سوی او می روند) (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوبین) () تو به بندگان من تسلط نخواهی داشت مگر به گمراهانی که از تو پیروی می کنند. خداوند در سوره ی ابراهیم آیه ی ۲۲، از زبان شیطان می فرماید: «و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید ؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. نه من فریادرسِ شما هستم، و نه شما فریادرسِ من. من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزار و کافر! مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!»

در نتیجه شیطان:

الف. به وسیله وسوسه انسان ها را می فریبد: (فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجره لخلد...) () شیطان در او وسوسه کرد و گفت: ای آدم می خواهی تو را به درخت جاودانگی رهنمون سازم.

شهید مطهری می فرماید: قلمروی شیطان تشریح است نه تکوین. نفوذ او در اندیشه است نه در بدن و تن انسان و نفوذ در اندیشه در حد وسوسه کردن و خیال یک امر باطن را جلوه دادن است. و هیچ گونه تسلطی بر انسان ندارد. ()

ب. شیطان کارهای خلاف و زشت را برای انسان زینت می دهد. ()

ج. وسوسه شیطان ضعیف است. انسان با تلاش و مجاهدت نفس می تواند به وسوسه ها پیروز گردد. (فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا) ؛ () پس با دوستان شیطان پیکار کنید همانا نیرنگ و تزویر شیطان ضعیف است.

د. دوری از ذکر خدا موجب تسلط وسوسه های شیطانی می شود. () امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید: شیطان بر انسان مسلط نمی شود و او را وسوسه نمی کند، مگر اینکه از ذکر

خدا غافل شود... وسوسه چیز نیست که ناشی می شود از بیرون دل، اما به اشاره دل و با مدخلیت طبع که خیال وهم باشد. ()

در نتیجه موجودات نامرئی تأثیری به انسان نمی گذارند و آن ها نقش وسوسه گر و دعوت کننده به شر را بازی می کنند و هیچ کسی را در عمل، مجبور نمی کنند () و اجبار با اختیار و اراده انسان که یکی از علل وجود بهشت و جهنم است، سازگاری ندارد. (انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً) () ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد یا ناسپاس. هر چند در بین عوام تأثیر مستقیم جنیان را به جسم و روح انکار نمی کنند اما دلیل قطعی درباره آن در دست نداریم.

۴. آیا انسان ها می توانند موجودات نامرئی را به تسخیر خود درآورند؟

به تسخیر در آوردن فرشته، شیطان و جنیان از ممکنات است و آن ها نیز زیر سلطه انسان ها در می آیند هر چند از لحاظ فقهی تسخیر آن ها حرام شمرده شده است. () ولی در قرآن و روایات به این نکته اشاره شده که انسان ها می توانند آن ها را به تسخیر خود درآورند. مانند:

الف. خداوند درباره ارتباط جنیان با انسان ها می فرماید، (و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادهم رهقا) () همانا مردانی از نوع بشر با مردانی از گروه جن پناه می برند و بر غرور و جهالتشان سخت می افزودند.

ب. در زمان حضرت سلیمان جنیان و پرندهگان در تسخیر او بودند: (و حشر سلیمان جنوده من الجن والانس والطیر فهو یوزعون) () سپاهیان سلیمان از جن و آدم و پرنده گرده آورده شده و آنان دسته دسته شده بودند. یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت: من تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می آورم ()

گروهی از جنیان کارهای زیادی برای حضرت سلیمان کردند، مانند: ساختن معبدها، تمثال ها، تهیه ظروف بزرگ و... ()

ج. شیاطین برای حضرت سلیمان غواصی و کارهای دیگر نیز می کردند: (ومن الشیطان من یغوصون من یعملون عملاً) () برخی از شیطان ها برای حضرت سلیمان غواصی می کردند و کارهای دیگر جز این انجام می دادند.

در نتیجه موجودات غیبی قابلیت آن را دارند که به تسخیر و سلطه ی انسان ها در آیند و تحت فرمان انسان عملی را انجام دهند.

۵. پایان سرگذشت موجودات غیبی چگونه است؟

بعد از شناخت موجودات نامرئی و خصوصیت های آن ها، این مسئله مطرح است که پایان زندگی آن ها چگونه است؟

آیات قرآن به صراحت بیان کرده است که آن چه در زمین و آسمان است، رفتنی هستند و می میرند: (کل من علیها فان) (کل شیء هالک الا وجهه) (همه ی موجودات از بین رفتنی هستند مگر ذات پروردگار) (ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض) (در صور دمیده می شود پس همه ی کسانی که در آسمان ها و زمینند، می میرند.) (کل نفس ذائقة الموت) (هر جاندارى چشمنده مرگ است) دلالت آیات فوق اطلاق دارد و شامل تمام موجودات از جمله، جنیان و فرشتگان می گردد.

در سوره فصلت آیه ۲۵، آمده است که «فرمان الهی درباه آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آن ها بودند گرفتار شدند» المیزان از این آیه استفاده نموده که جنیان همانند انسان ها حکم مرگ بر آن ها جاری است. () و تفسیر نمونه نیز مرگ را برای ابلیس قطعی می داند. () و امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: ابلیس بین نفخه اول و دوم می میرد. ()

در سوره ص، آیه ۸۱، آمده است که، شیطان از خداوند تقاضای مهلت نموده و خداوند نیز او را تا یوم الوقت للمعلوم مهلت داده است. در اینکه وقت معلوم چه روزی است در بین مفسران تفسیرهای گوناگونی شده است. آن چه در آن اتفاق نظر وجود دارد این است که ابلیس و جنیان روزی عمرشان به سر می رسد و همانند انسان ها در روز قیامت محشور می گردند () اما ملائکه به سبب تجرد و عقلانیت و نوریت محض، مرگ برای آن ها مفهومی ندارد. آن ها موجوداتی هستند که در وجودشان ماده و جسم نیست و ماده جسمانی همیشه در معرض زوال و فساد و تغییر است و همچنین کمال در ماده تدریجی است و از مبدء حرکت می کند و به تدریج به نهایت کمال می رسد. اما ملائکه مجرد محضند زوال و فساد و تغییر برای آن ها معنا ندارد. مرگ و میر ملائکه یا عزرائیل که در روایات مطرح است ()، همانند مرگ و میر انسان نیست بلکه نوعی انتقال از جهان دنیا به جهان آخرت است. () همانند روح انسان، که از بین رفتنی نیست اما با مرگ جسم، روح انسان به جهان دیگر منتقل می شود.